

حالات خوش بندگی



محمد تقی صرفی پور



مقدمه

سپاس بیکران خداوند حکیم و صلوات فراوان بر سرور انبیاء حضرت محمد مصطفی و اهل بیت

طاهرینش

انسان با هیچ چیزی جز خدا ارام نمی گیره زیرا خداوند وقتی گل ادم رو خلق کرد از روح خود در ان دمید. **ونفخت فيه من روحی** (حجراه 29). از روحم در ان دمیدم. پس ما از خدا هستیم و بسوی خدا بر می گردیم. **انا لله و انا اليه راجعون**.

بعضی خود را با مواد مخدر مشغول می کنند. بعضی با شراب. بعضی با شهوت. بعضی با ثروت. بعضی با قدرت و...

ولی هیچوقت به ارامش نمی رسند. چون راه را عوضی می روند.

ما در این کتاب به حالات خوش بندگی بعضی از اولیا اشاره می کنیم. عده ای از کسانی که متوجه عظمت خدا شدند. به مصداق "انما یخشی الله من عباده العلماء" و عظمت او را احساس کردند. البته شدنت و ضعف دارد. اگر اون بنده حضرت محمد (ص) و علی بن ابیطالب (ع) است که عظمت خدا را همیشه درک می کردند و اگر ان بنده اولیا خدا و عرفا مانند امام خمینی و ایه الله بهجت هستند که به اندازه معرفت خود عظمت خدا را درک می کردند و متوجه عظمت پروردگار بودند و از اینکه اکثرا متوجه نیستند غمگین می شدند.

به این حالات خوش اشاره می شود شاید در دل تاریک ما اثر نماید و دل ما هم به انوار الهی نورانی شود و عظمت او را باندازه توانمان درک کنیم.

الهی هب لی کمال الانقطاع الیک. در مناجات شعبانیه اقا امیرالمومنین (ع) ندا می کند خدایا بالاترین مرحله وصل شدن به خودت و دور شدن از مادیات را به ما ببخش و بده.

امید است ماهم یاد بگیریم و در مسیر درست قدم برداریم.

بهار 1402. کرمانشاه

حالات خوش پیامبر اسلام (ص)

رسول خدا ص با این که گناهی مرتکب نشده بود اما در نماز انقدر گریه می کرد که جانمازش خیس می شد^۱

حدیث قدسی

كذب من زعم انه يحبني فاذا جنه الليل نام عني اليس كل محب يحب خلوة

حبيبته

دروغ می گوید آن کس که مدعی محبت من است ولی وقتی شب فرا می

رسد می خوابد. مگر نه اینکه هر عاشقی ، خلوت بامعشوق را دوست

دارد؟ (بحار الانوار، ج 13، ص 329).

از امّ سلمه در باره نماز پیامبر پرسیدند. گفت: شما از نماز پیامبر چه می دانید؟ رسول خدا (ص) هنگام شب برای نماز برمی خواست و مشغول نماز می شد. سپس به اندازه مدت نماز، می خوابید. دوباره بلند می شد و نماز می خواند. سپس به اندازه مدت نماز، استراحت می کرد و مجدداً برای نماز برمی خواست... تا صبح می شد.

«عایشه می گوید: پیامبر با ما سخن می گفت و ما هم با او حرف می زدیم. اما هنگامیکه وقت نماز می رسید، طوری حال پیامبر تغییر می کرد که گویا نه او ما را می شناسد و نه ما او را می شناسیم.»

¹سنن النبی، ص 32

نماز رسول خدا(ص)

حذیفه یمانی گفت:

شبی با پیامبر بودم. حضرت مشغول نماز شد و گفت:

الله اکبر وذوالملکوت والجبروت والکبرياء والعظمة.

بعد(بعد از سوره حمد) حضرت، سوره بقره را خواند و به رکوع رفت. رکوعش باندازه

ایستادنش طول کشید. در رکوع می فرمود:

سبحان ربیّ العظیم. سبحان ربیّ العظیم.

سپس سر از رکوع برداشت و ایستاد که مدتش باندازه رکوع بود و می فرمود:

لربیّ الحمد. لربیّ الحمد.

و به سجده رفت و سجده اش نیز باندازه قیامش طول کشید و می فرمود:

سبحان ربیّ الاعلیّ. سبحان ربیّ الاعلیّ.

سپس سر از سجده برداشت و می فرمود:

ربّ اغفر لی. ربّ اغفر لی.

سپس سوره های بقره و آل عمران و نساء و مائده را خواند. «زندگانی پیامبر اسلام»

عایشه همسر پیامبر گفت:

رسول خدا (ص) شبها آنقدر برای نماز بلند می شد و می ایستاد که ساق پایش آسیب دید. من به حضرت گفتم: چرا اینطور می کنید؟ در حالیکه خدا گناهان گذشته و آینده شمارا آمرزید!

فرمود: آیا بنده شکر گزار نباشم؟ «اهل البيت ص 266»

عایشه گفت: پیامبر یکشب طولانی تا صبح ایستاده نماز می خواند و یکشب طولانی تا صبح نشسته نماز می خواند. «اهل البيت ص 267»

نور پیامبر دهها هزار سال قبل از خلقت انسانها، خدا را تسبیح و تحمید می نمود.

در روایتی از امیر مومنان آمده است که وقتی خدا نور محمد ص را خلق کرد هزار سال خدا را به پاکی یاد کرد و حمد و ثنا خدا را می گفت. خداوند خطاب فرمود که: توئی مراد و مقصود من از خلق عالم. توئی برگزیده من از خلق من. بعزت و جلالم قسم اگر تو نبودی افلاک را نمی آفریدم. هر که تو را دوست بدارد من او را دوست دارم و هر که با تو دشمنی کند من با او دشمنی کنم.

سپس خدا از نور پیامبر، دوازده حجاب آفرید. سپس خدا دستور داد تا نور پیامبر وارد حجابها شود.

نور پیامبر در حجاب قدرت داخل شد و دوازده هزار سال می گفت: سبحان العلی الاعلی.

و در حجاب عظمت یازده هزار سال فرمود سبحان عالم السر والخفیات

و در حجاب عزت ده هزار سال فرمود سبحان الملک المنان

و در حجاب هیبت نه هزار سال فرمود سبحان غنی لا یفتقر

و در حجاب جبروت هشت هزار سال فرمود سبحان الکریم الاکرم

و در حجاب رحمت هفت هزار سال فرمود سبحان رب العرش العظيم

و در حجاب نبوت شش هزار سال فرمود سبحان ربك رب العزه عما يصفون

و در حجاب كبرياء پنج هزار سال فرمود سبحان العظيم الاعظم

و در حجاب منزلت چهار هزار سال فرمود سبحان العليم الكريم

و در حجاب رفعت سه هزار سال فرمود سبحان ذى الملك والملكوت

و در حجاب سعادت دو هزار سال فرمود سبحان من يزيل الاشياء الملك والملكوت

و در حجاب شفاعت هزار سال فرمود سبحان الله وبحمده سبحان الله العظيم

حالات خوش اویس قرنی

در حالات عرفایی اویس گویند: بعضی از شب‌ها می‌گفت: امشب شب رکوع است و به یک رکوع شب را به صبح می‌رساند. یک شب می‌گفت: امشب شب سجود است و به یک سجده شب را سپری می‌کرد. به او گفتند: اویس، چرا این قدر به خودت زحمت می‌دهی؟! گفت: کاش از ازل تا ابد یک شب بود و من آن را به یک سجده سپری می‌کردم.

گریه اویس

گویند اویس قرنی در مجلس وعظ حاضر می‌شد و از سخنان واعظ می‌گریست. وی چون نام آتش را می‌شنید، فریاد می‌زد و بلند می‌شد و شروع به دویدن می‌نمود. مردم در پی او روان می‌شدند و

می‌گفتند: دیوانه! دیوانه! اسرار الصلوه، ص 8 - 207

گریه شعیب پیامبر از خوف خدا...

در علل الشرایع از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) روایت کرده شعیب پیامبر آنقدر از حب خدا گریست که دیدگانش نابینا شد خدای متعال چشمان او را بدو مرحمت کرد. مجدداً آنقدر گریست تا از چشم محروم گردید باز خدا دیدگانش را عنایت فرمود بار دیگر آنقدر گریه کرد که از نعمت چشم بازماند خدای منان نعمت گرانمایه چشم را بدو ارزانی فرمود. چون بار چهارمین شد خدای مهربان بدو خطاب کرد تاکی بدینکار می پردازی و می گریی اگر از آتش خائفی تو را از شکنجه در امان دارم و اگر مشتاق بهشتی نعمتهای آنرا به تو ارزانی فرمودم. عرضکرد سید و آقای من می دانی که از ترس آتش نمی نالم و از اشتیاق به بهشت نمی گریم. لیکن عقده محبت قلب مرا ربوده و صبر و طاقتم را برده شکیبائی ندارم مگر بوصال تو نائل آیم. خدای متعال بدو خطاب کرد اکنون که برای وصال می گریی موسی بن عمران کلیم خود را به خدمت تو برمی انگیزم.

حالات خوش امیرالمومنین (ع)

امیرمؤمنان شبی هزار رکعت نماز می خواند و از کثرت سجده، پیشانی پینه می بست. هفتادبار از خوف خدا، غش کرد و بیهوش شد. در هنگام نماز، تیر را از پایش درآوردند، متوجه نشد. در موقع نماز رنگ برنگ می شد و دچار ترس و لرز می گردید. امام سجاد (ع) فرمود: مَنْ يَقْدِرُ عَلَى 'عبادة' علی؟ چه کسی می تواند مثل علی عبادت کند؟

او «تاج البکّائین» یعنی «تاج بسیار گریه کنندگان برای خدا» بود.

شاعر می گوید:

هوالبكاء في المحراب ليلاً هو الضحك اذا اشتد الضراب يعني: علی در شب در محراب، بسیار می گریه. علی در روز، در هنگام جنگ، بسیار می خندد.

در یکی از شبهای سخت جنگ صفین، در حالیکه تیر از هر طرف می بارید، امام مشغول خواند نماز نافله بود.

او می فرمود: خدایا تورا بخاطر طمع به بهشت و یا ترس از جهنم عبادت نمی کنم! بلکه تو را چون شایسته عبادت می دانم، عبادت می نمایم.»

: نوف بگالی، نسبت به حالات شبانه و نماز شب حضرت علی (ع) نقل می کند

در یکی از شب ها حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که برای عبادت از بستر برخاست، و (نگاهی به ستارگان افکند، و به من فرمود: خوابی! یا بیدار؟ گفتم بیدارم، امام علی علیه السلام فرمود:)

ای نوف! خوشا به حال آنان که از دنیای حرام چشم پوشیدند، و دل به آخرت (

ببستند،

آنان مردمی هستند که زمین را تخت، خاک را بستر، آب را عطر، و قرآن را پوشش زیرین، و دعا را لباس رویین خود قرار دادند، سپس دنیا را همانند عیسی مسیح علیه السلام وا نهادند

ای نوف! همانا داوود پیامبر (که درود خدا بر او باد) در چنین ساعتی از شب برمی خواست، و می گفت:

این ساعتی است که دعای هر بنده ای به اجابت می رسد، جز باجگیران، جاسوسان، شبگردان و «
نیروهای انتظامی حکومت ستمگر، یا نوازنده طنبور و طبل». **حکمت 104 نهج البلاغه معجم
المفهرس مؤلف

حالات خوش فاطمه زهراء (س)

رسول خدا (ص) فرمود: دخترم فاطمه، سرور زنان عالم از اول تا آخر می باشد. او پاره تن
من و نور چشمم و میوه دل من است. او روح در تن من است و او حوریه انسیه
است. هرگاه که او در محراب در مقابل خدای ذوالجلال قرار می گیرد، نورش برای
ملائکه مشخص است همانطور که نور ستاره برای اهل زمین مشخص است و خدا به
ملائکه می فرماید: ای فرشتگان من! به فاطمه نگاه کنید که او سرور کنیزان من است
و در پیشگاه من مشغول عبادت است در حالیکه استخوانهایش از خوف من می لرزد و با
دلش مرا عبادت می کند. من شمارا شاهد می گیرم که شیعیان او را از آتش ایمن
گردانیدم.

عبادت امام حسن (ع)

نقل شده که:

هنگام وضو رنگ امام مجتبی (ع) دگرگون می شد و حالت وحشت زده به امام دست
می داد. علت را می پرسیدند. می فرمود:

می خواهم در مقابل پروردگار عالمیان بایستم

هروقت بطرف مسجد می رفت و به مسجد می رسید، سر خود را بسوی آسمان بلند می کرد و می گفت: الهی ضیفک بیابک، یا محسن قدا تا ک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم!.

هنگام نماز بندهای بدن امام می لرزید و هنگامیکه بیاد قیامت می افتاد، ناله ای می کرد و بیهوش می شد.

هر که امام را ملاقات می کرد، می دید که به ذکر خدا مشغول است. و...

هر وقت امام به حج می رفت، پای پیاده می رفت و چه بسا همه راه را پیاده طی می نمود. هروقت آن بزرگوار بیاد مرگ، قبر و برانگیخته شدن در قیامت و گذر از پل صراط می افتاد، گریه می کرد و موقعی که بیاد عرضه اعمال به پیشگاه الهی می افتاد، ضجه ای می کشید و بیهوش می شد.

زمخشری نقل کرده است که هروقت امام حسن (ع) از نماز صبح فارغ می شد، تا طلوع آفتاب با کسی صحبت نمی کرد. «ستارگان درخشان ج 4»

امام حسین (ع)

«به امام سجاد (ع) گفتند که چرا پدرت کم اولاد بود؟ فرمود: تعجب می کنم که من چگونه متولد شدم. زیرا پدرم در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز می خواند.»

«وقتیکه عبدالله بن زبیر خبر شهادت امام حسین (ع) را شنید، گفت:

بخدا سوگند! شخصی را کشتند که شبهای طولانی را تا به صبح در نماز بود و روزهای زیادی را به روزه می گذراند. «اهل البیت ص 270»

تهجد و شب زنده داری زینب علیها السلام

از برخی تاریخ نگاران نقل شده که می نویسند: «تهجد و شب زنده داری زینب علیها السلام در تمام مدت عمرش، حتی شب یازدهم محرم، ترک نشد. از حضرت سجاد علیه السلام روایت شده که فرمود: در آن شب عمه ام زینب را دیدم در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت است

مرحوم بیرجندی در کبریت احمر می گوید: از برخی مقاتل معتبر از امام سجاد علیه السلام نقل شده که فرمود: عمه ام زینب با تمام مصیبت‌هایی که بر او وارد شده بود، از کربلا تا شام هیچ گاه نوافل خود را ترک نکرد.

نیز روایت کرده که چون امام حسین علیه السلام برای وداع زینب آمد، از جمله سخنانی که به او فرمود این بود:

یا اختاه! لا تنسینی فی صلاة اللیل؛ «خواهر جان مرا در نماز شب فراموش نکن»

درباره شب عاشورای زینب علیها السلام از کتاب مشیرالاحزان از فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام نقل شده که درباره حضرت زینب می گوید:

و اما عمتی زینب، فانها لم تزل قائمة فی تلك الليلة - ای عاشره من المحرم - فی محرابها تستغیث «...الی ربها، و ما هدأت لنا عین و لا سكنت لنا زفرة»

و اما عمه ام زینب، پس وی همچنان در آن شب در جایگاه عبادت خود ایستاده بود و به درگاه خدای «...تعالی استغاثه می کرد، و در آن شب چشم هیچ یک از ما به خواب نرفت و صدای ناله ما قطع نشد

حضرت زینب علیها السلام در عبادت، شبیه مادرش حضرت فاطمه علیها السلام بود، شبها با تلاوت قرآن و نماز شب سیر می کرد و نماز شب آن حضرت هیچ گاه ترک نشد؛ حتی در شب یازدهم «...محرم نماز شب را خواند. امام سجاد علیه السلام فرموده اند: «رأيتها تلك الليلة تصلي من جلوس

دیدم زینب علیها السلام آن شب (شب یازدهم محرم) نشسته نماز می خواند. و نیز می فرماید: «ان عمتی زینب مع تلك المصائب و المحن النازلة بها فی طریقنا الی الشام ما ترکت نوافلها الليلية

عمه ام زینب با آن آزارها و اندوه ها که در راه ما به او رسید، در راه شام نافله های شب را ترک نکرد. و نیز می فرماید: «ان عمتی زینب علیهاالسلام کانت تؤدی صلواتها من قیام الفرائض و النوافل عند سیر القوم بنا من الکوفه الی الشام و فی بعض المنازل کانت تصلی من جلوس فسألتها عن سبب ذلك، فقالت

أصلی من جلوس لشدة الجوع و الضعف منذ ثلاث لیل، لأنها کانت تقسم ما یصیبها من الطعام علی «الاطفال لان القوم کانوا یدفعون لكل واحد منا رغیفا واحدا من الخبز فی الیوم و اللیلة

عمه ام زینب هنگامی که لشکر، ما را از کوفه به شام می برد، نمازهای واجب و مستحب خود را ایستاده به جا می آورد و در برخی منازل نشسته نماز می خواند، سبب و علت آن را از او پرسیدم، گفت: نشسته نماز می خوانم چون سه شب است بسیار گرسنه بوده و ضعف و سستی مرا در بر گرفته؛ برای اینکه آنچه از طعام و خوراک به او می رسید، میان کودکان قسمت می نمود. چون لشکر به هر یک از ما در روز و شب یک گرده نان می داد

فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نیز می گوید: عمه ام زینب در شب عاشورا همه شب را در محراب و جایگاه نمازش ایستاده و استغاثه می کرد و از پروردگار کمک و یاری می خواست که بر اثر آه و ناله او هیچ یک از ما نخواهیدیم

گفته اند که امام حسین علیه السلام در آخرین وداع به خواهرش زینب علیهاالسلام فرمود: «یا اختاه .«لاتنسی فی نافله اللیل

ای خواهر، مرا در نافله شب فراموش نکن. از دعایی که از زینب علیهاالسلام به یادگار مانده است می توان دریافت که دریای دل او چه امواج مصیبتی را تحمل کرده است؛ و کوهسار اراده پولادین او در برابر چه توفانهای کوبنده ای ایستاده است. با خدای خود می گوید: «یا عماد من لا عمادله و یا سند من لا سند له یا من سجد لك سواد اللیل و بیاض النهار و شعاع الشمس و خفیف الشجر و اوی الماء یا .«الله یا الله یا الله

ای پناهگاه کسی که جز تو پناهی ندارد! ای تکیه گاه کسی که جز تو پشتوانه ای نمی شناسد! ای خدایی که سیاهی شب و سپیدی روز و روشنایی خورشید و صدای آرام درخت و آب برای تو سجده می کنند! ای خدا! ای خدا! ای خدا

عبادت امام سجاد(ع)

امام باقر(ع) می گوید:

پیش پدرم رفتم و هنگامیکه دیدم که از کثرت عبادت و بیداری، رنگ مبارکش زرد و چشمهایش از گریه زیاد مجروح و پیشانی‌اش از کثرت سجود پینه کرده و ساقهای پایش از ایستادن زیاد در نماز ورم کرده بود، من به گریه افتادم. امام بمن نگاهی کرد و گفت: آن کتابی که عبادت علی(ع) در آن ذکر شده است را بیاور! وقتی آوردم، مقداری خواند و فرمود: چه کسی می تواند مانند علی، عبادت کند؟

آمده است که :

امام در نماز بودند که خانه آتش گرفت. امام هیچ متوجه نشدند تا زمانی که نمازشان تمام شد. آنگاه فهمیدند که خانه آتش گرفته بوده است.

کنیز امام سجاد(ع):

من هیچگاه برای حضرت در روز غذا نبردم و در شب بستر برای خواب پهن ننمودم.

آمده است که :

وقتی امام سجاده (ع) در نماز به «مالک یوم الدین» می رسید، آنقدر آن را تکرار می کرد که نزدیک بود روح از بدنش خارج شود.

امام شبهارا تا به صبح به عبادت مشغول بود و گاهی آنقدر نماز می خواند که وقتی می خواست به بستر برود، نمی توانست ایستاده برود، بلکه مانند کودکی که تازه راه افتاده است، حرکت می کرد و خود را به بستر می رساند.

امام در ماه رمضان، جز دعا و تسبیح و استغفار، سخن دیگری نمی فرمود.

«امام سجاده (ع): به خدا قسم اگر اعضای بدنم پاره پاره شود و چشمانم از حدقه بر سینه ام فرو غلتند تا مگر شکر ده یک، از یک دهم نعمتی از نعمتهای خدا را که شمارندگان، شمارش آن نتوانند کرد و حمد همه حامدان حق، یکی از آنها را ادا نتواند کرد بجا آورم، به خدا سوگند نمی توانم، جز آنکه خدا مرا چنان بیند که در شب و روز و خلوت و آشکار، چیزی مرا از شکر و ذکر او باز نمی دارد. و اگر نبود که خانواده ام بر من حق دارند و دیگران را نیز بر من حقوقی است که ناگزیر باید در حد توان خویش، آن حقوق را ادا کنم، همانا چشم به آسمان می دوختم و دل خود را به سوی خدا متوجه می ساختم و دیده و دل بر نمی گرفتم تا خدا جانم را بگیرد و اوست بهترین حکم کنندگان.» «هزار و یک نکته درباره نماز»

حضرت صادق علیه السلام مشغول نماز می‌شدند و چه بسا در بین نماز
حالی بر آن حضرت دست می‌داد که می‌افتادند روی زمین! عرض می‌کردند: این
چه حال است بر شما پیدا شده؟! حضرت می‌فرمود:

مَا زِلْتُ أَكْرُرُ هَذِهِ الْآيَةَ حَتَّى كَأَنِّي سَمِعْتُهَا مِنَ الْمُتَكَلِّمِ بِهَا!

«من وارد نماز شدم تا رسیدم به این آیه: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾
این را همی تکرار کردم در نفس خودم ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾
﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ تا به مرحله‌ای که من این آیه را از خدا شنیدم!» از خود
خدا ها! دیدم خدا دارد بمن می‌گوید: ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ از این
حال، این حال بمن دست داد و افتادم روی زمین!

حضرت یحیی (علیه السلام) از خوف خداوند تعالی چنان گریست که اشک چشمش، گوشت هر دو
گونه او را از بین برد؛ به طوری که دندان هایش پیدا بود

زکریا هنگامی که می‌خواست بنی اسرائیل را موعظه کند، به راست و چپ نگاه می‌کرد و اگر یحیی
را می‌دید، نامی از بهشت و آتش نمی‌برد

زکریا روزی متوجه حضور یحیی نشد و شروع به سخن نمود و از آتش سخن گفت. یحیی سر
برداشت و آشفته و پریشان، رو به بیابان نهاد. زکریا به نزد مادر یحیی رفت و به او گفت: برخیز و به
دنبال یحیی برو که می‌ترسم دیگر او را زنده نبینی. مادر به جستجوی یحیی پرداخت و در راه با

جمعی از جوانان بنی اسرائیل به دنبال یحیی به جستجو ادامه داد؛ تا اینکه همگی به چوپانی رسیدند. از چوپان پرسیدند: آیا جوانی، چنین و چنان ندیده ای؟

چوپان گفت: آری، من همین الان او را در گردنه ای دیدم. در حالی که قدم های خود را در آب [?] [?] گذاشته و دیده در آسمان دوخته و می گفت

به عزت و جلالت سوگند! ای مولای من! آب سرد نخواهیم چشید، تا مقام و منزلتم را نزد تو ببینم.
مادر یحیی به سراغ فرزند رفت و او را به آغوش گرفت و او را به خدا سوگند داد، تا به خانه بیاید و یحیی به همراه مادر به خانه آمد.^۲

روزی حضرت موسی (ع) روبه درگاه ملکوتی خداوند کرد و از درگاهش درخواست نمود بارالها می خواهم بدترین بنده ات را ببینم

ندا آمد که صبح زود به در ورودی شهر برو اولین کسی که از شهر خارج شد او بدترین بنده ی من است .

حضرت موسی صبح روز بعد به در ورودی شهر رفت ، پدری با فرزندش اولین کسانی بودند که از در شهر خارج شدند.

حضرت موسی گفت: این بیچاره خبر ندارد که بدترین خلق خداست ، پس از بازگشت رو به درگاه خدا کرد و پس از سپاس از خدا به خاطر اجابت خواسته اش عرضه داشت: بار الها حال می خواهم بهترین بنده ات را ببینم

ندا آمد: آخر شب به در ورودی شهر برو و آخرین نفری که وارد شهر شد بهترین بنده ی من است

هنگام شب موسی (ع) به در ورودی شهر رفت و دید آخرین نفر همان پدر با فرزندش است ! رو به درگاه خدا کرد و گفت: خداوند اچگونه ممکن است بدترین و بهترین بنده ات یک نفر باشد

ندا آمد ای موسی این بنده که هنگام صبح از در ورودی شهر خارج شد بدترین بنده من بود ، اما هنگامی که نگاه فرزندش به کوه های عظیم اطراف شهر افتاد از پدرش پرسید بابا ! بزرگ تر از این کوه ها چیست؟

پدر پاسخ داد: آسمانها

فرزند پرسید: بزرگتر از آسمانها چیست؟

پدر در حالی که به فرزندش نگاه می کرد، اشک از دیدگانش جاری شد و گفت: فرزندم گناهان
پدرت از آسمانها نیز بزرگتر است.

فرزند پرسید: بزرگتر از گناهان تو چیست؟

پدر که دیگر طاقتش تمام شده بود به ناگاه بغضش ترکید و گفت: عزیزم مهربانی و بخشنده‌گی خدای
بزرگ از تمام هرچه هست بزرگتر است.

حالات خوش سید علی قاضی

چگونگی فتح باب برای علامه قاضی

در پی محبوب

ایشان از جوانی به دنبال تزکیه و تهذیب نفس و کسب معنویت و معارف بلند اسلام بود و در این راه
چهل سال صبر و مجاهده کرد و چهل سال درد طلب و عشق، آرام و قرار و خواب و خوراک را از

وی ربوده بود. ضمیر الهی اش او را به عالم قدس می خواند و او که قصد کوی جانان را در سر دارد، می خواهد به هر نحو شده از این خاکدان طبیعت به عالم نور و ملکوت پا گذارد. می داند که جانب عشق عظیم است و نباید به راحتی از دستش بدهد و فرو بگذاردش، برای همین چهل سال است که مشغول مجاهده است. چهل سال است که آداب عبودیت می آموزد و هنوز معشوق به حضور خود !راهش نداده است

خود ایشان می گوید: « نزد هر کس احتمال می دادم از او چیزی بفهمم، می نشستم اگر مطلبی را می فهمیدم، که خود خدا نعمت داده بود و اگر نمی فهمیدم دیگر به آن شخص مراجعه نمی کردم »

تقیّد تام به آداب شرع

برای همین آن قدر خود را به ضوابط و آداب شرع و رعایت مستحبات و ترک مکروهات ملزم ساخته بود تا امری از محبوب فرو نماند و آن قدر بر آن اصرار می کند که به حسب طاقت بشری هیچ مستحبی از او فوت نمی شود تا آن جا که بعضی از مخالفان و معاندان می گویند: « قاضی که این قدر خود را مقید به آداب کرده شخصی ریایی و خودنماست. » و عده ای دیگر هم با وجود مخالفت باز نمی توانند تحسینش نکنند. یکی از مخالفین ایشان می گوید: « من سفر بسیار کردم، با بزرگان عالم اسلام محشور بوده ام و از احوال بسیاری از آنان بالمشاهده آگاهم اما حقیقتاً هیچ کس را همانند » .قاضی تا بدین حد مقید به آداب شرع ندیده ام

خود ایشان می گوید: « چون بیست سال تمام چشمم را کنترل کرده بودم، چشم ترس برای من آمده بود، چنان که هر وقت می خواست نامحرمی وارد شود از دو دقیقه قبل خود به خود چشم هایم بسته

می شد و خداوند به من منت گذاشت که چشم من بی اختیار روی هم می آمد و آن مشقت از من
» رفته بود

و ایشان نا امید نمی شود، می داند که طلب حقیقی جدا از مطلوب نیست زیرا که شنیده است: «اذا
تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً: و هر گاه به اندازه یک وجب به من نزدیک شود به اندازه زراعی به
» او نزدیک شوم

این قدم ها باید برداشته شود و آن نزدیکی باید حاصل گردد تا زمانی که عاشق به معشوق برسد و
پرده ها کامل برداشته شود و وصال صورت گیرد و البته معلوم است که معشوق خود در همه جا
پیشقدم و مشتاق تر است. « او نیز اطمینان دارد که باز نشدن در روحانیت، نه از ناحیه بی التفاتی
معشوق است بلکه اگر در، بی موقع باز شود صد در صد خام از کار در آید! » و بعدها آیت الله قاضی
که خود چهل سال پشت در مانده، و صادق بودن خود را در آن عشق و محبت به محبوب و معبود
ازل ثابت کرده، درس استقامت و صبوری را به شاگردانش هم می آموزد و چنین می گوید: «اگر به
جستجوی آب زمین را کنی، نباید خسته و ناامید شوی، اگر وقتش باشد به آب می رسی، و گرنه
» ناامید مشو که بالاخره به آب می رسی و حتی آبرایت فوران می کند

آیت الله نجابت از قول ایشان می گوید: « چهل سال است دم از پروردگار عالم زدم. چند مرتبه
خواستند مرا بکشند، آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی نگذاشت و خدا هم کمکم کرد! در این مدت
نه خوابی دیدم، نه مکاشفه ای، نه رفیقی، نه همدردی، چهل سال است که در را می کوبم و خبری
» نیست

صبر و استقامت چهل ساله

بیت زیر از اشعار ایشان می باشد: و لا تکن کمثل من ان فتح الباب خرج *** و الزم و کن کمثل من
ان فتح الباب ولج

اگر دری باز شد، تو بیشتر استقامت به خرج بده؛ بگو خدایا! افزونش کن؛ باید در عبودیت استقامت
ورزید، یعنی صبور شد؛ اگر خواستند بکشندش، بگوید من از خدا دست بر نمی دارم؛ اگر نان و آبش
را قطع کردند، استقامت کند، و حتی اگر دنیا جمع شود و بگویند بیا صرفنظر کن بگوید صرفنظر نمی
کنم و آیت الله قاضی به این زودی ها خسته نمی شود. و می گوید: « هر چه بادا باد، در بحر جنون پا
می زنم، امشب کشفی نصیبم شد شد، نشد نشد، امشب خوابی دیدم دیدم، ندیدم ندیدم، من کشف
نمی خواهم تمام این مدت چهل سال آن هم برای زرق و برق و کشف و کرامتی چند، نه! من
معرفت خودش را می خواهم، من خودش را می خواهم.

اسم اعظم را استقامت بر وحدانیت خدای جل و علا می داند و می گوید: « اگر شخص در طلب،
استقامت پیدا کرد، اسم اعظم در روح او جا پیدا می کند و آن وقت لایق اسرار ربوبی می گردد. » و
خود چون استقامت دارد، سرانجام صدای فرشتگان را می شنود که: « ان الذین قالوا ربنا الله ثم
استقاموا تنزل عليهم الملائكة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون: آنان که گفتند
پروردگار ما الله است و بر این ایمان پایدار ماندند، فرشتگان بر آن ها نازل شوند که دیگر هیچ ترسی
و حزن و اندوهی نداشته باشید و شما را به همان بهشتی که وعده دادند بشارت باد. سوره فصلت آیه

» 30

آیت الله قاضی همیشه نماز مغرب و عشاء را، در حرمین شرفین امام حسین علیه السلام و حضرت
ابوالفضل علیه السلام به جا می آورد، و چون به حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام می رسد، با خود

می‌اندیشد که تا به حال در مدت این چهل سال هیچ چیز از عالم معنا برایم ظهور نکرده، هر چه دارم به عنایت خدا و به برکت ثبات است

در راه سید ترک زبانی که دیوانه است، به طرف او می‌دود و می‌گوید؛ سید علی، سید علی، امروز مرجع اولیاء در تمام دنیا حضرت ابوالفضل علیه‌السلام هستند، و او آن قدر سر در گریبان است که متوجه نمی‌شود آن سید چه می‌گوید! به حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام می‌رود. اذن دخول و زیارت و نماز زیارت می‌خواند و می‌خواهد که مشغول نماز مغرب شود

آیت الله نجابت می‌گوید: تکبیره الاحرام را که می‌گوید، می‌بیند که وضع در اطراف حرم حضرت ابوالفضل علیه‌السلام به طور کلی عوض می‌شود، آن گونه که نه چشمی تا به حال دیده و نه گوش‌ی شنیده و نه به قلب بشری خطور کرده است

قرائت را کمی نگه می‌دارد تا وضع تخفیف یابد و بعد دوباره نماز را ادامه می‌دهد، مستحبات را کم می‌کند و نماز را سریع‌تر از همیشه به پایان می‌رساند

به حرم امام حسین علیه‌السلام نمی‌رود و به دنبال جایی خلوت به خانه رفته و برای این که با اهل منزل هم برخورد نکند به پشت بام می‌رود. آن جا دراز می‌کشد و دوباره آن حال می‌آید و بیشتر می‌ماند. تا اهل منزل سینی چای را می‌آورد، آن حال می‌رود

نماز عشاء را می‌خواند و دوباره آن وضع بر می‌گردد؛ چیزی که تا به حال حتی به گفته خودش یک ذره‌اش را هم ندیده است و حالا که دیده، نه می‌تواند در بدن بماند و نه می‌تواند بیرون بیاید. دوباره که شام را می‌آوردند، آن حال قطع می‌شود و نیمه شب دوباره بر می‌گردد و مدت بیشتری طول می‌کشد

آری و بالاخره درهای آسمان برایش گشوده و فتح باب می شود. می گوید: «آن چه را می خواستم، تماماً بدست آوردم و امام حسین علیه السلام در را به رویم گشود. ابن فارض یک قصیده تائیه برای استادش گفته؛ من هم یک قصیده تائیه برای امام حسین علیه السلام گفته ام نمره یک! که کار مرا ایشان درست کرد و در غیب را به نحو اتم برایم باز کرد.

در احوال آیت الله سید علی قاضی نوشته اند: کثرت سجده و انقطاع او به گونه ای بود که گاهی شاگردان خدمتشان می رسیدند و او آن قدر در سجده بود که آنها ناامید شده و برمی گشتند

ایه الله نجابت به نقل از ایشان گفته است: "فقر و بی پولی و اولاد زیاد همواره به من فشار می آورد اما هنگامی که سرنماز می ایستم خداوند تبارک و تعالی لذت عبودیت را به قسمی به بنده می فهماند که قریب به یک ساعت نماز طول می کشد و پس از نماز فکر می کنم این لذت عبودیت در نشئه بعدی به نحوی که عبودیت و ربوبیت حفظ شود آیا نصیبمان می شود یا نه؟

از آیت الله نجابت نقل شده است که: "این تازه احوالات ایشان در اواسط راه و بدایات بوده، والا در نهایت که بسیار برتر بود" و او نه تنها از دنیا و مردم آن منقطع است که از آخرت هم چشم پوشیده و به شاگردان خود نیز می گوید: "در حال حاضر نماز یا ذکر و عبادت در برابر زیبای مطلق و جمال جمیل الهی هر چه دیدید و شنیدید، شما را مشغول نکند و مبادا به بهانه بهشت از بهشت آفرین غافل شوید.

به او می گویند: تو و اینهمه اهل و عیال و خرج زیاد و بی پولی؟ می گوید: "این حال را دوست دارم. در مقابل آن غنای مطلق باید فقیرترین باشم، وقتی پول ندارم احساس نیاز بیشتری به خدا می کنم و

التفاتم به خدا بیشتر می شود و در آن حال با خود می اندیشم آیا این لذایذی که از نماز نصیبم می شود، در برزخ هم نصیبم می شود

شبى تمام در سجده "حسن حسن" می گوید و وقتی از او می پرسند که چرا چنین می گوید، پاسخ می دهد: "خداوندا به من فرزندی داده است که دیدم خیلی تسلیم است من هم گفتم در سجده حسن حسن بگویم تا خدا به من هم مثل او سلم بدهد" تنها چیزی که می تواند از اسرار نماز برای دیگران "بگوید این است: "اگر نماز را تحفظ کردید همه چیزتان می ماند

.اینها احوالات نماز های روزانه قاضی بود، اما او شب ها نیز آرام و قرار نداشت

آیت الله نجابت می فرمود: "کم می خوابد و مکرر بیدار می شود مثل کسی که دنبالش کرده اند، این عشق، این جنون الهی مگر برای او خواب گذاشته است، بیدار می شود و به نماز مشغول می شود، اما نه چهار رکعت، نه ده رکعت و یازده رکعت که تا بیست رکعت و بیشتر" و توصیه ایشان به علامه طباطبائی معروف است که "دنیا می خواهی نماز شب بخوان، آخرت می خواهی نماز شب بخوان" خودش می گوید: "20 سال تمام است که وضو دارم و بی وضو نبوده ام، الا حین تجدید وضو و نخوابیدم مگر با طهارت آبی" یک روز هم که فرزندشان از ایشان می پرسد شما چه می کنید که هر وقت می خواهید بیدار شوید، این قدر راحت بیدار می شوید؟ آیه سوره کهف را می خوانید؟ جواب "می شنود که: "نه، بیدار می شوم چون باید بیدار شوم

آقای سید محمد حسن قاضی می گوید: "روزی با یکی از برادرانم در رابطه با حالات معنوی و شب زنده داری پدرمان صحبت می کردیم. پرسیدم: شما خاطره ای در این باره دارید؟ گفت: او شب ها همیشه مشغول راز و نیاز با خدای خود بود و ستاره های شب با گریه های او آشناست. در خانه ما دو اتاق تو در تو بود که فقط یک درب بیرونی داشت. مادرم و تمامی بچه ها در این اتاق می خوابیدند و اتاق دیگر مخصوص پدرمان بود که شب ها در آن جا استراحت می کرد. بسی از شب های طولانی که صدای گریه و زاری از آن اتاق به گوش می رسید. ولی هیچ کس جرأت بیان کردن نداشت و همیشه من در صدد این بودم که به حقیقت آن دست یابم. در یکی از شب ها با صدای گریه از خواب بیدار شدم. همه خوابیده بودند و سکوت همه جا حاکم بود و تنها صدای شیونی بود که از آن اتاق به گوش می رسید. یواشکی به سوی اتاق مزبور به راه افتادم همین که به در اتاق نزدیک شدم از سوراخ در، به درون اتاق نگاه کردم و دیدم پدرم نشسته و با حالت خاص معنوی، صورتش را با دستهایش پوشانده است و مشغول ذکر می باشد و ظاهراً دعایی را به صورت تکرار بیان می کند. با حالت اضطراب به بستر خود برگشتم و متوجه شدم مادرم بیدار شده و سراغ مرا می گیرد. همین که مادرم را دیدم، زود انگشتش را به دهان گذاشت و مرا به سکوت و آرامش دعوت کرد

سجده های طولانی

آیة الله کشمیری می فرمود: "در ایامی که در نجف خدمت مرحوم قاضی مشرف شدم گاهی به منزلشان که می رفتم می دیدم ایشان در سجده هستند و آن قدر سجده ایشان طولانی بود که من خسته شده و از منزل بیرون می آمدم.^۳

حالات خوش سید هاشم حداد

حضرت علی (ع) می فرمایند:

همه مردم یک بار می میرند، ولی ایشان [اهل آخرت] بخاطر مجاهده با نفس و خواهش های نفسانی و شیطانی که در رگ هایشان جاری است، در هر روز هفتاد بار جان می سپارند./بحارالانوار ج 74. ص 24

سید هاشم از قول استادش، سید علی قاضی می گوید: «زمانی که نفس غیر از خواسته معشوق را طلب کرد واجب است انسان آماده قتال و جنگ با او باشد»

اهل کام و ناز را در کوی رندی راه نیست

رهروی باید، جهان سوزی، نه خامی بی غمی

:علامه تهرانی از قول شهید مطهری می نویسد

یک بار که در خدمت آقای سید هاشم حداد بودم از من پرسیدند: "نماز را چگونه می خوانی؟"
عرض کردم: کاملاً توجه به معانی کلمات و جملات آن دارم! فرمودند: پس کی نماز می خوانی؟!
در نماز توجهت به خدا باشد و بس توجه به معانی مکن.../

یکی از شاگردان ایشان می گوید:

ایشان می گفت: غسل مرده را به هر طرف بیندازد می افتد، اراده ندارد و مطیع است. عبد هم باید در برابر خدا چنین باشد.

من به ایشان عرض کردم: اگر چیزی از خدا خواستیم چگونه متوسل شویم؟ فرمودند: سعی کنید چیزی از خدا نخواهید، بگذارید او هرچه می خواهد بشود. عالم را مدبرش می گرداند. می گفت: تجرد واقعی این است که امور مختلف برای تو فرقی نکند و خواسته ای نداشته باشی

هیچ کس را از رحمت خدا نباید محروم کرد، چرا که کار بدست ما نیست به دست اوست، سبحانه " و تعالی. اگر کسی به شما التماس دعا گفت بگو دعا می کنم. اگر گفت: آیا خدا گناه مرا می آمرزد؟ بگو: می آمرزد. وقتی کار به دست اوست چرا انسان از دعا کردن بخل بورزد؟ چرا مردم را از رحمت خدا نومید کند؟

و می گوید: کوشش کن در هر حال که هستی بنده ی او باشی که او در هر حال پرودگار توست^۴

حضرت آقا حاج سید هاشم حدّاد بسیاری از کارهای نیکو را از حظوظ نفسانیّه می شمردند، چون نفس از آن لذّت می برد

میفرمودند: غالباً مجالسی را که بعضی از سالکین تشکیل میدهند و در آنها شعر میخوانند، از حظوظ نفس است؛ گرچه لذّت معنوی برند، امّا حظّ نفس است. بسیاری از اذکار و اوراد را مردم برای اُغراض نفسانی و حظوظ آن بجای می آورند

قرآنی را که تلاوت می کنند، اگر به زیبایی جلد و ورق و خطّ توجّه داشته باشند، و یا بر روی رَحَل مشبّک بخوانند و آن رحل مؤثر در حالت قرائتشان باشد، حظوظ نفس است. سجّاده ساده و سفید مطلوب است؛ سجّاده های زیبا و منقّش و ملوّن، حظوظ نفس است. تربت سید الشّهداء علیه السّلام اگر به صورت مُهرهای معمولی گرچه ناصاف باشد، تربت است؛ ولی اگر صاف بودن آن مدّ نظر گرفته شود حظوظ نفس است؛ و باید درست ملاحظه کرد که شیطان تا به کجا دائره مأموریت خود را توسعه داده، و در سجده گاه مؤمن شیعه آنهم بر روی تربت پاک آن زمین مقدّس، دوست دارد اثر خود را بجای گذارد. تسبیحهای زیبا که در ذکر انسان مؤثر است، همگی حظوظ نفس است؛ و هکذا عِمّامه و عبا و ردا و غیرها از آن چیزهائی که در عبادت و نماز و دعا و زیارت و تلاوت و ذکر و ورد مؤمن مؤثر باشد

^۴ سید علی قاضی و شاگردانش، ص 163

میفرمودند: خواستن خوابها و رؤیاهای معنوی و روحانی، از حظوظ نفس است. طلبیدن مکاشفات و اتصال با عالم غیب و اطلاع بر ضمائر و عبور از آب و هوا و آتش و تصرف در مواد کائنات و شفا دادن مریضان، همگی حظوظ نفس اند.

میفرمودند: من تعجب میکنم از این دسته از سالکین که مکاشفه میخواهند! چشم باز کنند، همه این عالم مکاشفات است. مکاشفه تنها دیدن صورت در زاویه بصورت خاص یا حالت استثنائی نیست؛ هر چه کشف از اراده و اختیار و علم و قدرت و حیات حضرت حق کند مکاشفه است. چشم باز کن و بنگر که این عالم خارج، هر ذره اش مکاشفه است، و حاوی عجائب و غرائب که فکر را به منتهای آن دسترس نیست.

اگر کسی در راه سیر و سلوک و بطور کلی غیر از این راه، غیر از خدا چیزی را بخواهد، خداوند را نخواسته است؛ و همان خواست او که نفسانی است مانع از وصول وی به ذات اقدس حق خواهد شد. اگر بهشت بخواهی و یا حوریّه و غلمان بطلبی، خدا را طلب ننموده ای! اگر مقامات و درجات بخواهی، ممکنست خداوند به تو مرحمت کند، ولی خدای را نخواسته ای و در همان مقام و درجه! میخکوب شده ای، و ارتقاء از آن درجه برای تو محال است. چون خودت نخواسته ای و نطلبیده ای

اگر جبرئیل فی المثل نزد تو آید و بگوید: هر چه میخواهی بخواه! از درجات و مقامات و سیطره بر جنت و جحیم و خلّت حضرت ابراهیم و مقام شفاعت کبرای محمد صلی الله علیه و آله و سلم و محبت آن پیامبر عظیم را، تو بگو: من بنده ام. بنده خواست ندارد. خدای من برای من هر چه بخواهد آن مطلوب است. من اگر بخواهم به همین مقدار خواست که مال من است و متعلق به من است از

ساحت عبودیت خود قدم بیرون نهاده‌ام، و گام در ساحت عز ربوبی نهاده‌ام؛ چرا که خواست و اختیار اختصاص به او دارد.

[وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى 'عَمَّا يُشْرِكُونَ'. 22]

و پروردگار تو آنچه را که بخواهد می‌آفریند و اختیار میکند. برای این مردم ممکن‌الوجود اختیار و «انتخابی نیست. منزّه و عالی مرتبه است خداوند، از شرکی که به او می‌آورند

حتّی نگو: من خدا را می‌خواهم! تو چه کسی هستی که خدا را بخواهی؟! تو نتوانسته‌ای و نخواهی توانست او را بخواهی و طلب کنی! او لامحدود و تو محدودی! و طلب تو که با نفس تو و ناشی از نفس توست محدود است؛ و هرگز با آن، خداوند را که لایتنه‌ای است نمی‌توانی بخواهی و طلب کنی! چرا که آن خدای مطلوب تو در چارچوب طلب توست، و محدود و مقید به خواست توست، و وارد در ظرف نفس توست به علّت طلب تو. بنابراین آن خدا، خدا نیست. آن، خدای متصور و متخیّل! و متوهم به صورت و وهم و خیال توست، و در حقیقت، نفس توست که آنرا خدای پنداشته‌ای

بناء علیهذا دست از طلب خود بردار! و با خود این آرزو را به گور بیر که بتوانی خداوند را ببینی و یا به لقای او برسی و یا او را طلب کنی! تو خودت را از طلب بیرون بیاور، و از خواست و طلبت که تا به حال داشته‌ای صرف نظر کن و خودت را به خدا بسپار؛ بگذار او برای تو بخواهد، و او برای تو طلب کند!

در اینصورت دیگر تو به خدا نرسیده‌ای همانطور که نرسیده بودی و نخواهی رسید. اما چون از طلب و خواست بیرون شدی و زمامت را به دست او سپردی، و او ترا در معارج و مدارج کمال که حقیقتش سیر إلى الله با فنای مراحل و منازل و آثار نفس و بالاخره اندکاک و فنای تمام هستی و وجودت در هستی و وجود ذات اقدس وی می‌باشد سیر داد، خدا خدا را شناخته است، نه تو خدا را وصول ممکن به واجب محال است. در آنجا دو چیز بودن محال است. ممکن و واجب و وصول همه اینها ضمّ و ضمیمه است که مستلزم ترکیب ذات اقدسش بوده و بالاخره سر از حدوث وی در می‌آورد، و این منافات با قدّم او دارد.

اما فنای مطلق، و اندکاک عبد در ذات او، و از بین رفتن و نیست شدن او در جلال و جمال او، این چه اشکالی دارد؟

ولی باید دانست که: در آن ذات بَحت و صِرف و غیرمتناهی، بنده‌ای نمی‌تواند برود گرچه فانی شود؛ چرا که عنوان بنده، و عنوان فنای بنده را هم ذات وی نمی‌پذیرد. در آنجا غیر ذات چیزی نیست؛ نه بنده است، و نه فنای او. آنجا ذات است؛ و ذات، ذات است. آنجا خداست، و خدا خداست.

[كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ، وَ الْآنَ كَمَا كَانَ.] 23

«خداوند بود و با او چیزی نبود، و اینک هم خداوند به همانطور که بوده است می‌باشد»

همه باید بدانند که مراد از لفظ وصول و لقاء و عرفان ذات اُحدی، یک نحو معانی‌ای نیست که مستلزم دوئیت و بینونت باشد. مراد از معرفت و مشاهده و لقاء و امثالها، همگی اندکاک و مقام فنای مطلق است؛ به سبب آنکه خداست فقط که به خود معرفت دارد و معرفت غیر او به او مستحیل است. افرادی که به فنای مطلق نرسیده‌اند، او را نشناخته‌اند؛ چرا که محدود، غیر محدود را نمی‌شناسد. و افرادی که به فنای مطلق رسیده‌اند، وجودی ندارند تا او را بشناسند؛ وجود، یک وجود بیش نیست، و آن وجود حق است جَلَّ و عَلا. اوست که خودش را می‌شناسد. او اَوَّلًا خود را شناخته بود، و اینک هم خود را می‌شناسد؛ وَالْآنَ كَمَا كَانَ

نهایت سیر هر موجودی، فنای در موجود برتر و بالاتر از خود است. یعنی فنای هر ظهوری در مظهر خود، و هر معلولی در علّت خود. و نهایت سیر انسان کامل که همه قوا و استعدادهای خود را به فعلیت رسانیده است، فنای در ذات اُحدیت است، و فنای در ذات الله است، و فنای در هُوَ است، و فنای در ما لا اسم لَهُ و لا رَسْم لَهُ می‌باشد

اینست غایت سیر هر موجودی، و غایت سیر متصوّر در انسان کامل، و غایت سیر انبیاء و مرسلین و اَئِمَّة طَیِّبِین صلواتُ الله و سلامه علیهم اجمعین، و منظور و مراد صحیح از معرفت و نتیجه سلوک و سیر به سوی مقام مقدّس او جَلَّ شأنه، و سیر عملی عرفانی، و بحثهای علمی عرفاء بالله عِلّتُ اَسْمَاوُهُمْ؛ نه چیز دیگر. فَتَأَمَّلْ يَا أَخِي فِي هَذَا الْمَقَامِ، فَإِنَّهُ مِنْ مَزَالِ الْأَقْدَامِ. وَهَبَكَ اللَّهُ هَذَا بِمُحَمَّدٍ وَآلِهِ اَجْمَعِينَ. [کتاب روح مجرد-ایه الله حسینی تهرانی]

حالات خوش محمد تقی بهجت

پس از بازگشت از حرم امام رضا(ع) چنان نشاطی داشت که حس می کردی مست شده است

فرزندوی تأکید کرد: وی با نماز جان می داد و با زیارت جان دوباره می گرفت، ایشان 40 سال دو ماه و نیم از سال را به زیارت امام رضا(ع) می رفت اما در طی این 40 سال یک چهل متری برای خودش آنجا تهیه نکرد همیشه دو ساعت قبل سحر بیدار می شد و به عبادت می پرداخت و نزدیک طلوع آفتاب به حرم می رفت.

این فرزند آیت الله بهجت ادامه داد: قبل از رفتن به حرم به خاطر عبادت زیاد توانشان بسیار کم می شد اما در کمال حیرت وقتی از حرم برمی گشتند انرژی بسیار زیادی پیدا می کردند به طوری که می توان گفت از حرم که باز می گشتند انگار مست بودند و دوپینگ کرده بودند بنابراین با من شوخی می کرد. شدو سر به سر من می گذاشت و این انرژی وصف ناپذیر باعث حیرت ما می زیاد شود.

وی بیان داشت: در زیارت حضرت معصومه(س) هم همین طور بودند به طوری که از سال 1324 شمسی روزی دو ساعت به حرم حضرت معصومه می رفتند و یک ساعت ایستاده دعا یک ساعت کردند و دعای جامعه کبیره و چند بار نیز به نیابت، امین الله می خواندند نشسته زیارت می

وی همچنین در رابطه با زمان استراحت ایشان گفت: خواب ایشان بسیار کم بود به طوری که گاهی نشسته می خوابیدند از ایشان که می پرسیدیم چرا نشسته می خوابید می گفتند دراز نمی کشم که خواب بر من مسلط نشود.^۵

سید عبدالکریم کشمیری

رفیق اصلی خداست

سید عبدالکریم کشمیری: فرمودند:

به یکی از عرفاء گفتند

چرا رفیق انتخاب نمی کنی؟

فرمود: رفیق (اصلی من) خداست و غیور است، اگر او بیند که با کسی رفاقت کنم به او برخورد می کند، لذا رفیق پیدا نمی کنم.^۶

حالات خوش شیخ محمد علی شاه ابادی

فرزند ایه الله شیخ محمد علی شاه ابادی گفتند: از خاطره های خوبی که دارم، دعای کمیل شبهای جمعه مرحوم شاه آبادی بود که واقعا برنامه فوق العاده ای بود. هر هفته شبهای جمعه حدود 2 ساعت به اذان صبح مانده به مسجد تشریف می آورند و بعد از اینکه یک قلیان می کشیدند، مراسم دعای

^۵ سید علی قاضی و شاگردانش، ص 240

^۶ سید علی قاضی و شاگردانش، ص 253

کمیل را شروع می کردند و درحالی که تمام چراغهای مسجد خاموش بود، دعای کمیل را از حفظ می خواندند و من به خاطر دارم که یک دفعه برای اینکه در این مراسم شرکت کنم، شب را در همان شبستان مسجد جامع با چند تن از دوستان خوابیدیم و دو ساعت به اذان صبح بیدار شدیم. زمستان بسیار سردی هم بود و برف سنگینی هم آمده بود وضو گرفتیم و در برنامه دعای کمیل شرکت کردیم.

خوب به خاطر هست وقتی ایشان در اواخر این دعا، آیات عذاب را می خواندند، تمام مردم با صدای بلند گریه می کردند و ضجه می زدند و صدای آنها تا ((چهارسویزرگ)) می آمد. (عارف کامل، ص 96)

حالات خوش امام خمینی

یکی از علما می گوید: حضرت امام (ره) بعضی از شبها از منزل خارج و در باغی که در نزدیکی منزلشان بود، به نماز مشغول می شدند. یک شب، نزدیک اذان صبح بود که من از آنجا که محل عبورم بود، رد می شدم. شنیدم یک نفر گریه و ناله می کند. رفتم تا به کنار دیوار رسیدم. دیدم آقای سر به سجده گذاشته و با خدای خود راز و نیاز می کند و در همان حال، اشک پهنای صورتش را پوشانده است. خجالت کشیدم که جلوتر بروم. آمدم کنار باغ ایستادم تا هنگام رفتن آن آقا، او را بینم و بفهمم که کیست. وقتی که

بالاخره نماز آن مرد تمام شد و از جا برخاست و رفت. خوب نگاهش کردم دیدم که حضرت امام (س) است. (پا به پای آفتاب ج 4 ص 152)

احمد آقا می گفت: شب رمضانی، من روی پشت بام خوابیده بودم. خانه ایشان یک خانه کوچک چهل و پنج متری بود. بلند شدم و دیدم که صدا می آید و بعد متوجه شدم که آقا است که در تاریکی در حال نماز خواندن است و دستهایش را به طرف آسمان دراز کرده و گریه می کند.

برنامه عبادت ایشان در ماه رمضان این بود که شب تا صبح نماز و دعای خواندن و بعد از نماز صبح و مقداری استراحت، صبح زود برای کارهایشان آماده بودند. (پا به پای آفتاب ج 4 ص 261)

آیه الله خوانساری نقل می کردند که: امام در مدرسه دارالشفاء حجره داشتند و شبها برای نماز شب چون آب حوض دارالشفاء خوب نبود به فیضیه می آمدند و یخ حوض را می شکستند و وضوء می گرفتند و نماز می خواندند. گویا در و دیوار فیضیه با این سید چهل ساله همذکرو همصدا می شد. (پا به پای آفتاب ج 3 ص 281)

چند رباعی از امام خمینی (رض)

آن دل که بیاد تو نباشد دل نیست قلبی که به عشقت نطید جز گل نیست

آن کس ندارد بسر کوی توراه از زندگی بی ثمرش حاصل نیست

افسوس که عمر در بطالت بگذشت. با بار گنه بدون طاعت بگذشت

فردا که به صحنه مجازات روم. گویند که هنگام ندامت بگذشت
از هستی خویشان رها باید شد. از دیو خودی جدا باید شد
آن کس که به شیطان درون سرگرم است. کی راهی راه انبیاء خواهد شد.

آنکس که ره معرفت الله پوید پیوسته ز هر ذره خدا می جوید
تاهستی خویشان فراموش نکند خواهد که ز شرک عطر وحدت بوید

وصیت تکان دهنده و عشق به نماز

سید مرتضی علم الهدی در وصیت خود چنین آورده است : تمام نمازهای واجب مرا که در طول
عمرم خوانده ام به نیابت از من دوباره بخوانید .

وقتی این سخنان از ایشان نقل شد نزدیکان و اطرافیان شگفت زده شدند و پرسیدند چرا؟! شما که
فردی وارسته بودید و اهمیت فوق العاده ای به نماز می دادید ، علاقه مند و عاشق نماز بودید و همیشه
قبل از فرارسیدن وقت نماز وضو گرفته ، آماده می شدید تا وقت نماز فرا رسد ، حال چه شد که این
گونه وصیت می کنید؟!

سید در پاسخ فرمود : آری من علاقه مند به نماز بلکه عاشق نماز و راز و نیاز با

خالق خود بودم و از راز و نیاز هم لذت فراوان می بردم ، از این رو همیشه قبل از فرا رسیدن وقت نماز
لحظه شماری می کردم تا وقت نماز برسد و این تکلیف الهی را انجام دهم و به دلیل همین علاقه

شدید و لذت از نماز ، وصیت می کنم که تمام نمازهای مرا دوباره بخوانید زیرا تصور من این است که شاید نمازهای من صد در صد خالص برای خدا انجام نگرفته باشد بلکه درصدی از آنها به خاطر لذت روحی و معنوی خودم به انجام رسیده باشد! پس همه را قضا کنید چون اگر یک درصد از نماز هم برای غیر خدا انجام گرفته باشد شایسته درگاه الهی نیست و می ترسم به همین سبب اعمال و راز و نیازهای من مورد پذیرش خدای منان قرار نگیرد!^۷

سید مهدی قزوینی

رسم سید مهدی قزوینی در ماه رمضان این بود که نماز مغرب و نافله آن را که در ماه رمضان جمعا هزار رکعت می شد ، می خواند و بعد به خانه می رفت . وقتی برای نماز عشا به مسجد می رفت ، بعد از نماز عشاء ابتدا قاری خوش صدایی ، آیات قرآت را که مربوط به موعظه بود می خواند بطوری که دلها را نرم و چشمهای خشک را تر می کرد . سپس دیگری به همان نحو از خطبه ای از نهج البلاغه می خواند و سومی هم مصیبت های امام حسین علیه السلام را می خواند . سپس یکی از صلحاء مشغول خواندن دعای ماه مبارک رمضان می شد و دیگران هم گوش می دادند تا هنگام خوردن سحری می رسید . آن گاه هریک به منزل خود مراجعه می کردند .^۸

ملا محمد اشرفی

و آن قدر بر سر و سینه می زد..

^۷ پای درس علماء
^۸ همان

مرحوم تنکابنی می نویسد : ملا محمد اشرفی از نیمه شب تا صبح به عبادت و تضرع و زاری و بی قراری و مناجات با حضرت باری ، مشغول بود و آن قدر بر سر و سینه می زد که چون صبح می شد ، هر که او را می دید ، خیال می کرد او تازه از بستر مریضی برخاسته است .^۹

چهل سال پای خود را در هنگام خواب دراز نکرد

درباره میرداماد آمده است که : مدت چهل سال پای خود را در هنگام خواب دراز نکرد و می گفت : چگونه در حضور خدا پایم را دراز نمایم؟ و بیست سال عمل مباح از او صادر نشد و در هر شب پانزده جزء قرآن مجید تلاوت می نمود.^{۱۰}

آنقدر بخوابیم که دیگر بیدار نشویم

یکی از دختران سید عبدالحسین لاری نقل کرده است که : ما هر وقت شب بیدار می شدیم ، می دیدیم سید مشغول راز و نیاز است! به ایشان می گفتم : بس است مقداری بخوابید و استراحت کنید! او در پاسخ می فرمود : آنقدر بخوابیم که دیگر بیدار نشویم .^{۱۱}

در سجده از دنیا رفت

«شیخ علی کاشانی معروف به فریده الاسلام از اساتید شهید هاشمی نژاد بسیار اهل عبادت بود و در منزلش اطاقی را برای عبادت قرار داده و شبها را به عبادت می گذراند .

^۹قصص العلماء تنکابنی

^{۱۰}فوائد الرضویه

^{۱۱}پای درس علماء

رحلتش را در سن بیست و چهار سالگی از زبان میزبانش این گونه نوشته‌اند: بعد از صرف شام به من گفت: خیلی مایلیم در حیاط منزل، زیر درخت تا صبح در عبادت باشم. بعد برخاست دور رکعت نماز خواند. ذکر رکوعش را که شمردم، هفتاد بار بود. بعد از نماز کمی از مواعظ و احادیث را برای ما بیان کرد و به سجده رفت، دیگر سر از سجده برنداشت و روح پاکش به ملکوت اعلیٰ پرکشید.^{۱۲}

شهید هاشمی نژاد درباره او می‌گوید: او بدون شک از اولیاء بود و جز خدای بزرگ همه چیز در نظرش کوچک بود. من زمانی طولانی در خدمتش بودم. هیچ گاه از او لغزش و خطایی ندیدم. هر وقت شیخ علی به خانه می‌آید، در اتاق خصوصی خود روزها به مطالعه و شبها نیز به مطالعه و بیشتر به مناجات و دعا می‌پرداخت. نمازش را طول می‌داد و در سجده‌ها گریه می‌کرد. شبهای ماه رمضان تا صبح نمی‌خوابید.^{۱۳}

سید احمد کربلانی نجفی

«آیت الله سید احمد کربلانی که استاد سید علی قاضی از اساتید علامه طباطبائی بوده است، رحلتش در هنگام نماز بود و در هنگام نماز عصر، بسوی ملکوت پرواز کرد^(۱). سید در جاهای خلوت نماز می‌خواند و از اقتدای مردم دوری می‌جست و کثیرالبكاء بود، بطوریکه حتی در نماز نمی‌توانست از گریه، خودداری کند و بی اختیار می‌گریست. بخصوص در نافله‌های شب.

سید علی قاضی شاگرد آن مرحوم می‌گوید: شبی از شبها را تنهایی در مسجد سهله می‌گذرانیدم. نیمه شب، شخصی آمد و در مقام ابراهیم علیه السلام ایستاد و بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب، در

^{۱۲} دین ما علمای ما، ص ۸۸ - ۸۷

^{۱۳} مجله کوثر شماره ۷

سجده بود . آنگاه رفتم و دیدم که او آقا سید احمد کربلائی بگّاء است . (قدّس اللّٰه سرّہ القدّوسی) از شدّت گریه خاک سجده گاه ، گِل شده بود . صبح که شد ، او رفت و در حجره مدرسه نشست و چنان می خندید که صدای او به بیرون مسجد می رسید!^{۱۴}

در عالم دیگری سیر می کرد...

. علامه طباطبایی در ماههای آخر عمرش دیگر به امور دنیا توجهی نداشت . از امور دنیا غافل بود و در عالم دیگری سیر می کرد ، ذکر خدا بر لب داشت . از دنیا بریده بود و به جهان دیگر پیوسته بود در روزهای آخر عمرش حتی به آب و غذا هم توجه نداشت . چند روز قبل از وفاتش به یکی از دوستان فرموده بود : من دیگر میل به چای ندارم و گفته ام سماور را در جهان آخرت روشن کنند . میل به غذا نمی کشد و غذا نمی خواهم و بعد از آنهم غذا میل نفرمود.^{۱۵}

اصفهان را دو چیز صاف نگه داشته است...

سید هاشم حدّاد از (عرفاء) در سفری که به اصفهان داشتند ، فرمودند : اصفهان را دو چیز صاف نگه داشته است : یکی وجود موحّدان و عارفان و حکمای اسلامی است که در قبرستان تخت فولاد دفن هستند و دیگری وجود دختران جوان معصومی است که شبها سجاده

^{۱۴}سیمای فرزنانگان : ص 74

^{۱۵}گلشن ابرار

هایشان را برای عبادت و طاعت خداوند پهن می کنند . هیچ جا من بقدر اصفهان دختران متعهدندیده‌ام .
جانهای پاک ایشان در شبها ، فضای اصفهان را به صورت دیگری در آورده است.^{۱۶}

شهید ملا محمد تقی برغانی قزوینی

در حالات او آمده است : از نصف شب تا طلوع صبح به طور مداوم در مسجد خود به مناجات و دعا و تضرع و زاری و بی قراری و گریه و ناله اشتغال داشت . و مناجات «خمسه عشر» را از حفظ می خواند . و این حالات تا شب شهادت او ادامه داشت و بارها شده بود که در ایام زمستان ، آن جناب در پشت بام مسجد خود در عین شدت برف و سرما ، پوستینی بر دوش و عمامه بسر مشغول به تضرع بوده و در حالت ایستاده ، دستها را به آسمان برداشته تا این که برف قامت مبارکش را سراسر از پا تا سر سفید پوش کرده است.^{۱۷}

حالات خوش شهید مدنی

آقای بهاءالدین دامادایه الله شید مدنی در خاطراتش می گوید : ما حالات نورانی و با صفای ایشان را در مناجاتهای نیمه شبشان نظاره گر بودیم . در نیمه شب یکروز تابستانی در محلی نزدیک همدان ، من دیدم از میان درختان باغ صدای ناله می آید . از رختخواب که بلندشدم دیدم آقا (آیت ا... مدنی) نیست وقتی دقت کردم دیدم در میان درختان گریه می کند و می گوید : خدایا! من آمدم اگر تو به من جواب ندهی و رهایم سازی ، کیست که مرا دریابد؟ این ها را می گفت و اشک می ریخت.^{۱۸}

^{۱۶} تا گفته های عارفان ، صادق حسن زاده : ص ۲۳۷

^{۱۷} پای درس علماء

^{۱۸} دیدار با ابرار (۶۶)

وصیتنامه شهید ناصرالدین باغانی

□ □ □ □ □ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □

□

: معرفی شهید

سال 46 در خانواده‌ای مذهبی و روحانی در قم به دنیا آمد. با شروع حوادث انقلاب و جهت یاری مردم به سبزوار رفتند.

پدرش نماینده دور اول مجلس از سوی مردم سبزوار گردید.

ناصرالدین در شاخه جوانان حزب جمهوری مشغول فعالیت شد و در این مدت، چهار بار برنده مسابقات قرآن کریم شد.

با سپری کردن دوران دبیرستان در دانشگاه امام صادق (ع) پذیرفته شد. خودش می گفت: من دانشگاه امام صادق (ع) را به دانشگاه امام حسین (ع) تبدیل کردم و مدرک قبولی را از دستان آقا ابا عبدالله گرفتم.

از عملیات بدر در جبهه حضور داشت و در عملیات کربلای 5 در حالی که نوزده سال بیشتر نداشت در 21/12/65 به شهادت رسید.

دستنوشته ها و وصیتنامه او بسیار عجیب است.

:مقام معظم رهبری درباره ی این شهید بزرگوار میگویند

.نوشته‌جات این شهید عزیز را مکرر خوانده ام و هر بار بهره و فیض تازه ای از آن گرفته ام

بسم رب الشهداء و الصدیقین

اینجانب ناصرالدین باغانی بنده ی حقیر درگاه خداوند چند جمله ای را به رسم وصیت مینگارم.

:سخنم را درباره عشق آغاز میکنم

هر آنکه نیست در این حلقه زنده به عشق

بر او نمرده به فتوای من نماز کنید

ما را به جرم عشق مؤاخذه میکنند گویا نمیدانند که عشق گناه نیست. اما کدام عشق؟!

.خداوندا، معبودا، عاشقا، مرا که آفریدی، عشق به پدر و مادر را در من به ودیعت نهادی

مدتی گذشت. دیگر عشق را آموخته بودم، اما به چه چیز عشق ورزیدن را نه، به دنیا عشق ورزیدم. به

.مال و منال دنیا عشق ورزیدم. به مدرسه عشق ورزیدم. به دانشگاه عشق ورزیدم

اما همه اینها بعد از مدت کمی جای خود را به عشق حقیقی و اصیل داد. یعنی عشق به تو، فهمیدم

عشق به تو پایدار است و دیگر عشقها، عشقهای دروغین است فهمیدم که لا ینفع مال و لا بنون

"... فهمیدم که وقتی شرایط عوض شود "یفر المرء من آخیه و صاحبته و بنیه و امه و ابیه و

پس به عشق به تو دل بستم. بعد از چندی که با تو معاشقه کردم به یکباره به خود آمدم! دیدم که من کوچکت از آنم که عاشق تو شوم و تو بزرگتر از آنی که معشوق من قرار بگیری. فهمیدم که در این مدت که فکر میکردم عاشق تو هستم اشتباه میکردم

این تو بودی که عاشق من بودی و مرا میکشاندی. اگر من عاشق تو بودم باید یکسره به دنبال تو میآمدم. ولیکن وقتی توجه میکنم میبینم گاهی اوقات در دام شیطان افتاده ام ولی باز به راه مستقیم آمده ام. حال میفهمم که این تو بودی که عاشق بنده ات بودی و هر گاه او صید شیطان شده تو دام شیطان را پاره کردی. هر شب به انتظار او نشستی تا بلکه یک شب او را ببینی! حالا می فهمم که تو (عاشق صادق بنده ات هستی. بنده را چه که عاشق تو شود. (عنقا شکار کس نشود دام باز گیر

آری تو عاشق من بودی و هر شب مرا بیدار میکردی و به انتظار یک صدا از جانب معشوقت مینشستی اما من بدبخت ناز میکردم و شب خلوت را از دست میدادم و میخوابیدم. اما تو دست برنداشتی و اینقدر به اینکار ادامه دادی تا بالاخره من گریز پای را به چنگ آوردی. من فکر میکردم که با پای خود آمده ام و چه خیال باطلی

این کمند عشق تو بود که به گردن من افتاده بود. مرا که به چنگ آوردی تا به دور از هرگونه هیاهو با من نرد عشق ببازی و من در کار تو حیران بودم و از کرم تو تعجب میکردم آخر تو بزرگ بودی و من کوچک. تو کریم بودی و من لثیم. تو جمیل بودی و من قبیح. تو مولا بودی و من بنده و من شرمنده از این همه احسان تو بودم. کمند عشقت را محکمر کردی. مرا به خط مقدم عشق بردی. در آنجا شراب عشقت را به من نوشاندی و چه نیکو شرابی بود. من هنوز از لذت آن شراب مستم

اولین جرعه آن را که نوشیدم مست شدم و در حال مستی تقاضای جرعه ای دیگر کردم. اما این بار تو بودی که ناز میکردی و مرا سر میگرداندی پیاله ام را به طرفت دراز کردم و تقاضای جرعه ی

دیگر کردم اما پیاله ام را شکستی. هرچه التماس کردم که جامی دیگر بده تا از حجاب جسمانی
بیاسایم ندادی و زیر لب به من خندیدی و پنهانی عشوه کردی. اکنون من خمارم و پیاله به دست.
هنوز در انتظار جرعه ای دیگر از شراب عشقت به سر میبرم
ای عاشق من. ای اله من. پیاله ام را پر کن و مرا در خماری نگذار. تو که یک عمر به انتظار نشسته
بودی حال که به من رسیده ای چرا کام دل بر نمیگیری
!تو که از بیع و متاع عشق دم میزدی چرا هم اکنون مرا در انتظار گذاشته ای؟

□

□ □ □

□ □ □ □ □ □

□ □ □ □ □ □ □ □ □ □

□ توصیف نهج البلاغه در وصف عاشقان خدا

!بار خدایا

تو برای عاشقانت بهترین مونس و برای کفایت مهم آنان که بر تو اعتماد نمایند از همه حاضرتری

آنان را در باطنشان مشاهده میکنی و به نهانهایشان آگاهی و اندازه بینایشان را می دانی

بنابراین رازهایشان نزد تو معلوم است و دلهایشان به جانب تو در غم و اندوه

اگر تنهائی آنان را به وحشت اندازد یاد تو مونسشان شود و اگر مصائب به آنان هجوم آورد به تو پناه
جویند

زیرا می دانند زمام همه امور به دست توست و سر چشمه تمام کارها در کف کفایت فرمان توست

!الهی

اگر از بیان مسألت عاجزم یا از اینکه چه بخواهم سرگردانم پس به آنچه مصلحت من است راهنمایم
باش

و عنان دلم را به سوی آنچه خیر من است بگردان که این بر نامه ها از هدایتها و کفایتهاى تو بیگانه و
عجیب نیست

!بار خدایا

با عفو با من معامله کن نه با عدالت

سال_عبادت ص 30_50#

اهتمام به سحرخیزی و اشک و آه آیت الله ملکی تبریزی

حجت الاسلام سید محمود یزدی درباره شوریده حالی مرحوم آیت الله ملکی تبریزی به هنگام بیدار شدن در سحرگاهان برای خواندن نماز شب، می گوید

ایشان شب ها که برای تهجد و شب زنده داری برمی خاست، ضمن اجرای دستورها و آداب « برخاستن از خواب همانند سجده و دعا، مدتی در بستر می گریست. سپس به حیاط منزل می آمد و به اطراف آسمان نگاه می کرد و آیات: «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ...» را تا آخر می خواند و سر به دیوار می گذاشت و مدتی گریه می کرد. آن گاه وضو می ساخت و چون به مصلاش می رسید و مشغول تهجد می شد، دیگر حالش خیلی منقلب می شد. او در نمازها و به ویژه در قنوت ها، گریه «های طولانی داشت

بر بوی تخم مهر که در دل بکارمت
صد جوی آب بسته ام از دیده بر کنار
می گریم و مرادم از این سیل اشک بارتخم محبت است که در دل بکارمت
بارم ده از گرم سوی خود تا به سوز دلدر پای، دم به دم گهر از دیده بارت

اعجوبه عبادت، حسنعلی نخود کی اصفهانی

«آقای نظام الولیه سر کشیک آستان قدس رضوی نقل کرد که شبی از شبهای زمستان که هوا خیلی سرد بود و برف می بارید، نوبت سر کشیک من بود. اول شب خدام آستان مبارک به من مراجعه کردند و گفتند: به علت سردی هوا و بارش برف، زائری در حرم نیست. اجازه دهید حرم را ببندیم. من نیز به آنان اجازه دادم. مسئولین بیوتات درها را بستند و کلیدها را آوردند. مسئول بام حرم مطهر آمد و گفت: آج شیخ حسنعلی اصفهانی از اول شب تا کنون بالای بام و درپای گنبد مشغول نماز می باشند و مدتی است که در حال رکوع هستند و چندبار که مراجعه کردیم ایشان را به همان حال رکوع دیدیم. اگر اجازه دهید به ایشان عرض کنیم که می خواهیم درها را ببندیم.

گفتم: خیر، ایشان را به حال خود بگذارید و مقداری هیزم در اطاق پشت بام، مخصوص مستخدمین است بگذارید که هرگاه از نماز فارغ شدند، استفاده کنند و در بام را نیز ببندید.

مسئول مربوطه مطابق دستور عمل کرد و همه به منزل رفتیم. آن شب برف بسیاری بارید. هنگام سحر که برای باز کردن درهای حرم مطهر آمدیم، به خادم با گفتم: برو بین حاج شیخ در چه حالند.

پس از چند دقیقه خادم مزبور بازگشت و گفت: ایشان همانطور که در حال رکوع هستند و پشت ایشان با سطح برف مساوی شده است.

معلوم شد ایشان از اول شب تا سحر در حال رکوع بوده‌اند و سرمای شدید آن شب را هیچ احساس نکرده‌اند. نماز ایشان هنگام اذان صبح به پایان رسید.»

مگر ماهی از شنا خسته می شود

علامه امینی (ره) مدت سه شب در حرم امام رضا علیه السلام بود و هر شب هزار رکعت نماز می خواند به او گفتند: شما خسته نمی شوید؟ فرمود: مگر ماهی از شنا خسته می شود که من از نماز شوم؟ (حبیب و محبوب، ص 48)

نماز شب های شهید آیت الله مرتضی مطهری

یکی از دوستان شهید مطهری درباره ایشان می گوید: از ویژگی های آن مرحوم، تقید و علاقه فراوان ایشان بود به ذکر و دعا و بیداری شب. به یاد دارم که در همان اوایل آشنایی ما با یکدیگر، او به نماز شب مقید بود و مرا نیز بدان امر می کرد و من به بهانه اینکه آب حوض مدرسه شور و کثیف و برای چشمانم مضر است از آن شانه خالی می کردم، تا اینکه شبی در خواب دیدم که در خواب هستم و مردی مرا بیدار کرد و گفت: من «عثمان بن حنیف» نماینده حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می باشم، آن حضرت به تو دستور داده اند به پاخیز و نماز شب به پادار و این نامه را نیز آن حضرت برای تو فرستاده اند.

در آن نامه با آن حجم کوچکی که داشت با خط سبز روشن نوشته شده بود: «هذه برائة لك من النار»؛ این برای تو وسیله رهایی از آتش دوزخ است. من در عالم خواب با توجه به فاصله زمانی دوران حضرت علی علیه السلام با زمان ما، متحیر نشسته بودم که در همان حالت تحیر، مرحوم آیت

الله مطهری مرا از خواب بیدار کرد و در حالی که ظرف آبی در دست داشت گفت: این آب را از رودخانه تهیه کرده ام، برخیز و نماز شب بخوان و بهانه مجوی

یکی از رموز موفقیت شهید مطهری جنبه های عرفانی و اخلاقی ایشان است که به تعبیر رهبر انقلاب، فصل بسیار شورانگیزی از زندگی شهید مطهری است. آن بزرگوار اهل تهجد و مناجات، تلاوت و انس با قرآن و توجهات عرفانی بود. التزام ایشان به نوافل و شب زنده داری آنچنان بود که حتی در ایام تحصن علما و روحانیون در دانشگاه تهران - که به عنوان اعتراض به نظام ستمشاهی صورت پذیرفت - نماز شب ایشان ترک نشد و در خلوت شب در گوشه ای از فضای دانشگاه تهران تهجد شبانه خویش را انجام دادند

در همین رابطه، فرزند استاد شهید مطهری می گوید: در آن شبی که ایشان به شهادت رسیدند، پس از آن که ما از محل ترور و بیمارستان با هزار حسرت و اندوه به منزل بازگشتیم، ساعت دو بعد از نیمه شب بود که زنگ ساعت ایشان به صدا در آمد. معلوم شد که استاد برای اقامه نماز شب قبلاً ساعت را کوک کرده بودند

:حضرت آیت الله خامنه ای، رهبر بزرگوار انقلاب اسلامی ایران چنین می فرماید

مرحوم مطهری یک مرد اهل عبادت و اهل تسویه و تزکیه اخلاق و روح بود. من فراموش نمی کنم «ایشان وقتی به مشهد می آمد خیلی از اوقات به منزل ما وارد می شد، گاهی ورودشان در منزل خویشتاوندان همسرشان بود. هر شبی که ما با مرحوم مطهری بودیم، این مرد نیمه شب تهجد با آه و ناله داشت. یعنی نماز شب می خواند و گریه می کرد، به طوری که صدای گریه و مناجات او افراد را از خواب بیدار می کرد. یک شب ایشان منزل ما بودند. نیمه شب از صدای گریه ایشان خانواده ما از خواب پریده بودند. البته اول ملتفت نشده بودند صدای کیست، اما بعد فهمیدند که صدای آقای مطهری است

.بله ایشان نیمه شب نماز شب می خواند همراه با گریه، با صدایی که می شد آن را از اطاق شنید

یکی از خصوصیات استاد مطهری عنایت زیاد به تهجد و شب زنده داری بود و از دوران طلبگی تا آخر عمر، بدان پایبند بودند. یکی از دوستانش درباره ایشان می گوید

از زبان استاد شهید مرتضی مطهری نقل شده است که

ما یک سلسله لذت های معنوی داریم که معنویت ما را بالا می برد. برای کسی که اهل نماز شب « باشد، جزو صادقین و صابرین و مستغفرین باشد، نماز شب لذت و بهجت دارد. بنابراین کسانی که چنین توفیقاتی داشته اند - و ما چنین اشخاصی را دیده ایم - به لذت های مادی که ما دل بسته ایم هیچ اعتنا ندارند. چه مانعی دارد که من ذکر خیری از پدر بزرگوار خود بکنم

از وقتی که یادم می آید (حداقل از چهل سال پیش) من می دیدم که این مرد شریف هیچ وقت نمی گذاشت و نمی گذارد که وقت خوابش از سه ساعت از شب گذشته تأخیر بیفتد

شام را سر شب می خورد و سه ساعت از شب گذشته می خوابید و حداقل دو ساعت به طلوع صبح مانده، و شبهای جمعه از سه ساعت به طلوع صبح مانده بیدار می شد و حداقل دو ساعت به طلوع صبح مانده بیدار می شود و حداقل قرآنی که تلاوت می کند یک جز است، و با چه فراغت و آرامشی نماز شب می خواند

حالا تقریباً صد سال از عمرش می گذرد و هیچ وقت من نمی بینم که یک خواب ناآرامی داشته باشد، و همان لذت معنوی است که این چنین نگهش داشته، یک شب نیست که پدر و مادرش را دعا نکند. یک نامادری داشته که به او خیلی ارادتمند است و می گوید: خیلی به من محبت کرده است. شبی نیست که او را دعا نکند. یک شب نیست که تمام خویشاوندان و ذی حقان و بستگان دور و نزدیکش را یاد نکند. اینها دل را زنده می کند

آدمی اگر بخواهد از چنین لذتی بهره مند شود، ناچار از لذتهای مادی تخفیف می دهد تا به آن لذت «عمیق الهی برسد»

سید محمد باقر شفتی

این بزرگوار نیمه شب تا صبح به گریه و زاری و تضرع اشتغال داشت و در صحن کتابخانه اش مانند افراد مجنون، حرکت می کرد و دعا و مناجات می خواند و تا صبح بر سر و سینه می زد! چنان صدای گریه او بلند بود که اگر همسایگان بیدار می شدند، می شنیدند

بالاخره از کثرت گریه و زاری در اواخر عمر بیمار شده و پزشکان او را از گریه منع کردند و گفتند گریستن بر شما حرام است: زیرا موجب افزایش بیماری خواهد شد

هنگامی که سید به مسجد می رفت تا وقتی که در مجلس حضور داشت ذاکرین منبر نمی رفتند و اگر اتفاقاً در حضور او ذاکری بالای منبر می رفت، او بر نمی خاست و باز گریه می کرد

آخوند ملا محمد کاشی

در شرح حال آخوند ملا محمد کاشی، (استاد آقا نجفی قوچانی و حاج رحیم ارباب اصفهانی و بسیاری دیگر از اعظم) آورده اند

هر نیم شب، چنان به سوز و گداز نماز می خواند و بدنش به لرزه می افتاد که از بیرون حجره، «صدای حرکت استخوانهایش احساس می شد

روزی پس از ختم درس، یکی از طلاب به درس آن بزرگوار آمد و گفت: «آقا! این شیخ می گوید که دیشب به وقت سحر دیدم که از در و دیوار مدرسه صدای «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» بر می آید! آخوند فرمود

اینکه در و دیوار به ذکر من متذکر می باشند، امر مهمی نیست، مهم آن است که او از کجا محرم «راز گشته است

در شرح حال آخوند ملا محمد کاشی، (استاد آقا نجفی قوچانی و حاج رحیم ارباب اصفهانی و بسیاری دیگر از اعظام) آورده اند

هر نیم شب، چنان به سوز و گداز نماز می خواند و بدنش به لرزه می افتاد که از بیرون حجره، «
صدای حرکت استخوانهایش احساس می شد

روزی پس از ختم درس، یکی از طلاب به درس آن بزرگوار آمد و گفت: «آقا! این شیخ می گوید که دیشب به وقت سحر دیدم که از در و دیوار مدرسه صدای «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ» بر می آید! آخوند فرمود

اینکه در و دیوار به ذکر من متذکر می باشند، امر مهمی نیست، مهم آن است که او از کجا محرم «
»راز گشته است

حاج ملا هادی سبزواری در تمام عمر، یک سوم آخر شب را بیدار و به راز و نیاز و خواندن دعای جوشن کبیر و نماز شب سر گرم بود و با ناله و گریه و مناجات های نیمه شب، خانواده وی که در حجره های بالا خانه در خواب بودند از خواب بیدار می گشتند و صدای حکیم را می شنیدند و در تمام مدت تدریس ممکن نشد که بانگ مؤذن بلند شود و ایشان درسی را قطع ننموده و به بیانات خود پایان ندهند و صدایشان به اذان بلند نشود

در حالات آقا نورالدین عراقی

شیخ الفقهاء، حضرت آیت الله العظمی اراکی، در رابطه با مرحوم آقا نورالدین عراقی و نماز شب های ایشان این داستان را نقل می فرماید

آقای نورالدین، مرد عجیبی بود. معروف بود که نماز شب ایشان دیدنی است. شخصی به نام سید «محمود خوانساری از اهل منبر، طالب شد که او را ببیند، چون صدای «الْعَفُو الْعَفُو» ایشان توی کوچه می آمد و مردم از توی کوچه گوش می گرفتند. این آقا خواست که خود مجلس نماز شب خواندن آقا نورالدین را ببیند.

شب های ماه مبارک رمضان بود و مرحوم آقا نورالدین از عدّه ای - از جمله از آقای خوانساری - برای افطار دعوت کرد. آقا سید محمود خودش می گوید: وقتی افطار تمام شد و همه رفتند، من نشستم، دید من بلند نمی شوم، به خدمتکارش گفتم: دو تا رختخواب بیاور. یک رختخواب خودش داشت، یکی را هم برای من آوردند.

من توی رختخواب که رفتم ن خوابیدم، می خواستم سحر ایشان را ملاحظه کنم، سحر شد. دیدم که بلند شد، رفت بیرون وضو گرفت و آمد مشغول نماز شد. وقتی که رسید به «الْعَفُو» دیدم چنان گریه بر «او مستولی شد که چندین دفعه بغض گلویش را گرفت، فکر می کرد من در خواب هستم

نماز شب رزمندگان اسلام در شب عملیات

:از برادر صحتی خواهش کردم از حالت بچه ها در شب پیش از عملیات بگویم. گفت در شب حمله بیشتر بچه ها دعا می خوانند، نماز شب می خوانند. هر کسی هم که معمولاً نماز شب « نمی خواند، آن شب می خواند. بچه ها از خداوند و از همدیگر طلب بخشش می کنند. کسانی که وصیت نامه ننوشته اند، وصیت نامه شان را می نویسند، بعضی ها زیارت عاشورا می خوانند و خیلی ها گریه می کنند.

هر گوشه ای را که نگاه کنی، کسی را می بینی که در حال خواندن دعا است و گریه می کند. حالتی روحانی به وجود می آید. بعضی ها از برادرانشان قول می گیرند که اگر شهید شدی نزد خدا مرا... شفاعت کن، و بعضی ها نماز شکر می خوانند

رزمندگان از چادرها بیرون آمده بودند و با آب سرد وضو می گرفتند و به سوی چادر نمازخانه
.گردان می شتافتند

به یاد دارم اولین روزی که به همراه عده ای از دوستان به آسایشگاه 17 منتقل شدیم، با دیدن آن همه
افراد در آن آسایشگاه متعجب شده بودم و به این فکر فرو رفتم که هنگام خواب چگونه این همه
افراد در کنار یکدیگر می توانند خود را جا دهند

به خاطر خستگی روحی، شب اول زود به خواب رفتم. ناخودآگاه نیمه های شب از خواب بیدار شدم.
صدای زمزمه ای به گوشم رسید

از جای خود بلند شدم و به اطراف نگاه کردم با بُهت و ناباوری تمام، مشاهده کردم که حدود سه
چهارم آسایشگاه به صورت انفرادی مشغول مناجات و خواندن نماز شب و تلاوت قرآن هستند.
«نزدیکترین فردی که کنارم نشسته بود پرسید: «حالت بهتر شده؟

دلم می خواست از خجالت زمین دهان باز کند و مرا در خود فرو ببرد. با شرمندگی جواب دادم که:
»!«بله

»!پرسیدم: «بچه ها هر شب این برنامه را دارند؟» گفت: «بله

اکنون جواب سؤالی را که اول غروب در مورد تنگی جا برای خواب در ذهنم نقش بسته بود گرفته
بودم: اکثر بچه ها تمام طول شب را در حال مناجات با معبود خود می گذرانند

شیخ جعفر کاشف الغطاء، محقق بزرگ

شیخ در عبادت و صفای باطن و حالت تضرع و زاری به درگاه حضرت باری و تهجد و سحرخیزی و
دعا و مناجات، یکی از اوتاد روزگار بوده و تا سر حد قدرت نمی گذاشته عمل مستحبی از او فوت
شود.

:شهید محراب، ملا محمد تقی برغانی قزوینی می گوید

روزی مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء وارد قزوین شد و در منزل یکی از بزرگان رحل اقامت افکند. در آن منزل، باغی نیز وجود داشت. وقت خواب فرا رسید و همه خوابیدند و من هم در گوشه آن باغ خوابیدم.

.چون پاسی از شب گذشت، شنیدم شیخ مرا صدا می زند و می گوید: برخیز و نماز شب به جای آور. عرض کردم: بلی برمی خیزم

شیخ رد شد و من دوباره خوابیدم. ناگهان صدایی به گوشم خورد. به دنبال آن روانه شدم. وقتی به نزدیک جایی که سر و صدا می آمد رسیدم، دیدم جناب شیخ به تضرع و گریه و مناجات مشغول است و صدای ایشان چنان در من اثر گذاشت که از آن شب تاکنون - که 25 سال می گذرد - هر شب برمی خیزم و به مناجات مشغول می شوم

در فوائد الرضویه می نویسد: در بعضی از مؤلفات دیدم که سالی شیخ گذرش به یکی از شهرهای ایران افتاد. اهل آن جا خواستند نماز را با آن جناب به جماعت گزارند. مساجد شهر کم وسعت و غیر کافی بود، لاجرم در میدانی اجتماع کردند و با شیخ نماز جماعت خواندند

پس از نماز، از آن بزرگوار خواهش نمودند که موعظه بفرمایید، شیخ فرمود: من فارسی را خوب نمی دانم. اصرار کردند، شیخ بر منبر آمد و فرمود: مردم! شما می میرید و شیخ هم می میرد، پس فکر روز بازپسین باشید. ایها الناس! شهر شما مثل بهشت است، چه، در بهشت قصور است و در این شهر نیز قصور عالی و بوستان هایی است که دارای نهراست... و در بهشت تکلیف از قبیل نماز و روزه و سایر عبادات، برداشته است. همچنین است در شهر شما که نماز و روزه و عبادات و دیگر امور برداشته شده است. (این تعریض بود از شیخ بر اهل آن شهر در مواظبت نداشتن آنها به فرایض الهی و ارتکاب محرمات و مناهی

پس نگاه فرمود: در پای منبر، یکی از ذاکرین را دید، به او فرمود: برخیز و ذکر مصیبت کن و از منبر فرود آمد

و چون ائمه جماعات آن شهر، نوافل را به جای نمی آورند، این مطلب به شیخ عرض شد، شیخ فرمود: هر که نماز نافله نکند، به او اقتدا نکنید. ائمه جماعات که این سخن را شنیدند همگی بنای نافله گذاشتند.

شیخ حسن - فرزند کاشف الغطاء - می گوید: عادت شیخ جعفر آن بود که هر شب وقت سحر بیدار بود و می آمد دَم در اتاق ها و عیال و اطفال همه را بیدار می کرد و می گفت: برخیزید و نماز شب بخوانید و همه برمی خاستند.

من در آن زمان کودک بودم و خواب بر من غلبه می کرد. وقتی که شیخ دَم در اتاق من می آمد و صدا می زد برخیز، من به همان حالت که دراز کشیده بودم می گفتم: «ولا الضَّالِّین» یا «الله اکبر»؛ یعنی، من مشغول نمازم.

مرحوم آیت الله سید محمد باقر درچه ای، استاد آیت الله بروجردی و میرزای نائینی و آقا نجفی قوچانی و... در قنوت نماز شب، دعای ابو حمزه ثمالی را با حالت ایستاده، می خواندند.

آخوند ملا حسینقلی همدانی

مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی رحمه الله می گوید: من استادی داشتم بزرگوار، عارف، عامل و کامل [مراد آخوند ملا حسینقلی همدانی است] که نظیر او را ندیده ام. از او درباره عملی که مجرب و در اصلاح قلب و تحصیل معارف مؤثر باشد، سؤال کردم.

در پاسخ فرمود: برای این امر، هیچ کاری مانند مداومت بر یک سجده طولانی در هر شبانه روزی. یک مرتبه که در آن «لا إلهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِيَّائِي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» گفته شود، نیست.

انسان این ذکر را بگوید در حالی که خود را در زندانِ طبیعت زندانی و مقید به قید و بندهای این اخلاق رذیله ببیند و اقرار داشته باشد که خدایا، تو مرا گرفتار این پستی ها نکردی و در حق من ظلم روا نداشتی، و تنها من به خویشتن ستم کردم

:ملکی - رحمه الله علیه - ادامه می دهد

اصحاب و شاگردان او به این دستور، عمل می کردند و بعضی از آنها این ذکر را سه هزار مرتبه در سجده می گفتند. خلاصه این سجده و برکاتش نزد عاملان به آن، معروف است؛ ولی به شرط آنکه بر آن مداومت شود. استادم به خواندن صد مرتبه سوره قدر (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ) در شب و عصر جمعه نیز امر فرمود

.

سهل شوشتری از بزرگان عرفاست که در سن هشتاد سالگی، به سال 283 ه ق از دنیا رفت

او می گوید: من سه ساله بودم که نیمه های شبی دیدم دایی ام محمد بن سوار از بستر خواب برخاسته و مشغول نماز شب است

یک بار به من گفت: پسر! آیا آن خداوندی که تو را آفریده یاد نمی کنی؟ گفتم: چگونه او را یاد کنم؟ گفت: شب، هنگامی که برای خواب در بستر می آرمی، سه بار از صمیم دل بگو: خدا با من است و مرا می نگرد و من در محضر او هستم

چند شب همین گفتار را از ته دل گفتم

سپس به من گفت: این جمله ها را هر شب هفت بار بگو

من چنین کردم

شیرینی این ذکر در دلم جای گرفت

پس از یک سال به من گفت: آنچه گفتم در تمام عمر تا آنگاه که تو را در گور نهند از جان و دل

بگو، که همین ذکر و معنویتش دست تو را در دو جهان بگیرد و نجات بخشد

به این ترتیب نور ایمان به توحید، در دوران کودکی در دلم راه یافت و بر سراسر قلبم چیره شد

آیت الله بهجت(ره): لذت های حرام را ترک کنید، لذت عبادت خودش می آید

مرحوم حضرت آیت الله انصاری همدانی:

لذتی که برخی از ما از عبادات و مناجاتمان در این دنیا می بریم ، از لذّت برخی که در □ □ □

بهشت هستند هم ، بیشتر است

: مرحوم حضرت آیت الله میرزا جواد آقای ملکی تبریزی

□ □ لذّت لقاء الله □ □

□ □ □ □ □

همان لذتی است که نه چشمی دیده □ □ □

و نه گوشی شنیده □ □ □ □

و نه به قلب احدی خطور نموده است □ □ □

حضرت آیت الله جوادی آملی:

ممکن نیست کسی لذت مناجات حق را بچشد و به دنبال لذت غیر حق برود ، □ □ □

این همان کمال انقطاع الی الله است □

□ قال الله عزوجل □

ای فرزند آدم □

خودت را محو بندگی من کن تا دلت را پر از بی نیازی کنم □

(کافی/2/83)

میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (ره)

از شدت شوق و تطویل رکوع و سجود و قنوت نماز صبح شان تا نزدیکی های طلوع آفتاب طول □ میکشید،

ایشان میفرمود: من به عشق نماز شب میخوابم □

مرحوم حجه الاسلام سید محمود یزدی، که از شاگردان حاج میرزا جواد آقا بوده، در بیرونی منزل استاد می نشست. درباره نماز شب های آن عارف وارسته می گوید: شب ها که ایشان برای شب زنده داری و عبادت برمی خاست، مدتی در رختخواب به گریه از خوف خدا و اشک برای عشق به حق مشغول بود. گاهی به سجده می رفت و زمانی لب به دعا می گشود. آنگاه در صحن منزل رو به طرف آسمان می کرد و آیات مخصوص را تلاوت می فرمود

ان فی خلق السموات و الارض و اختلاف الیل و النهار... ربنا ما خلقت هذا باطلا...». اثر این آیات « الهی آن چنان بود که او را از خود بی خود کرده، سر بر دیوار می گذاشت و لحظاتی گریه می کرد.

آنگاه که برای گرفتن وضوء آماده می شد، در کنار حوض نشسته، و مدتی گریه می کرد و پس از وضوء ساختن چون به مصلايش می رسید و مشغول تهجد می شد، حالش منقلب گشته، اشک بسیار می ریخت، به طوری که از گریه های طولانی در نمازها و مخصوصاً قنوت ها، بعضی ایشان را جزء «بکاین» عصر به شمار آورده اند

گریه _ حضرت یحیی

حضرت یحیی (علیه السلام) از خوف خداوند تعالی چنان گریست که اشک چشمش، گوشت □ □
هر دو گونه او را از بین برد؛ به طوری که دندان هایش پیدا بود

زکریا هنگامی که می خواست بنی اسرائیل را موعظه کند، به راست و چپ نگاه می کرد و اگر یحیی را می دید، نامی از بهشت و آتش نمی برد

زکریا روزی متوجه حضور یحیی نشد و شروع به سخن نمود و از آتش سخن گفت. یحیی سر برداشت و آشفته و پریشان، رو به بیابان نهاد. زکریا به نزد مادر یحیی رفت و به او گفت: برخیز و به دنبال یحیی برو که می ترسم دیگر او را زنده نبینی. مادر به جستجوی یحیی پرداخت و در راه با جمعی از جوانان بنی اسرائیل به دنبال یحیی به جستجو ادامه داد؛ تا اینکه همگی به چوپانی رسیدند. از چوپان پرسیدند: آیا جوانی، چنین و چنان ندیده ای؟

چوپان گفت: آری، من همین الان او را در گردنه ای دیدم. در حالی که قدم های خود را در □ □
آب گذاشته و دیده در آسمان دوخته و می گفت

به عزت و جلالت سوگند! ای مولای من! آب سرد نخواهیم چشید، تا مقام و منزلتم را نزد تو ببینم

مادر یحیی به سراغ فرزند رفت و او را به آغوش گرفت و او را به خدا سوگند داد، تا به خانه بیاید و یحیی به همراه مادر به خانه آمد. رساله لقاء الله، ص 162 – 159

:شیوهی گدایی و تضرع در نیمه‌های شب به نقل از آیت الله حق شناس

!ای پروردگار عزیز من

من شخص مفلسی هستم،

بیچاره و معصیت‌کار؛

، «تو هم: «عَادْتُكَ الْإِحْسَانَ إِلَى الْمُسِيئِينَ

من این وقت شب برای این بیدار شدم، چون شنیدم که احسان عادت توست! تو محسنی و من
!خطاکارم

.تو به محسنین امر فرمودی که از بدکاران بگذرند؛ من هم امشب آمده‌ام

ما لی سوی ُ فقری الیک وسیلۃُ»

«بِالْإِفْتِقَارِ إِلَيْكَ فَقَرَى أَدْفَعُ

ای پروردگار عزیز من! من فقیرم، با روی نیاز به درگاه تو، می‌خواهم بیچارگی‌های خود را برطرف کنم.

موعظ، جلد ۱ □

شب عاشقان بی‌دل چه شبی دراز باشد

تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد

عجبت اگر توانم که سفر کنم ز دست

به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد؟

ز محبت نخواهم که نظر کنم به رویت

که محب صادق آنست که پاک باز باشد

به کرشمهٔ عنایت نگهی به سوی ما کن

که دعای دردمندان ز سر نیاز باشد

سخنی که نیست طاقت که ز خویشتن بپوشم

به کدام دوست گویم که محل راز باشد؟

چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی؟

تو صنم نمی گذاری که مرا نماز باشد

نه چنین حساب کردم چو تو دوست می گرفتم

که ثنا و حمد گوئیم و جفا و ناز باشد

دگرش چو بازبینی غم دل مگوی سعدی

که شب وصال کوتاه و سخن دراز باشد

قدمی که برگرفتی به وفا و عهد یاران

اگر از بلا بترسی قدم مجاز باشد

شعر_سعدی #

سوگند خود را بشکن

شیخ_رجبعلی_خیاط

رسیدن_به_اسرار_الهی_#

جناب_#شیخ، معتقد بود که اصلی ترین مقدمات دست یافتن به_#اسرار_#الهی،_#خداخواهی است و
:می فرمود

«تا ذره ای_#محبت غیر_#خدا در_#دل باشد، محال است_#انسان به چیزی از اسرار الهی دست یابد»

پیش از اینکه "عابد" باشی،»

! عَبد "باش"

شیطان هم قریب به ۶۰۰۰ سال عبادت کرد،

عابد شد، اما

... عَبد "نشد"

تا عَبد نشوی، عبادت سودی به حالت ندارد؛

:عَبد بودن یعنی

»... بین خدایت چه می خواهد، نه دلت

علامه حسن زاده آملی

وقتی رنگت خدای ے م ے شود

دنیا وسخت ے هایش هم زیباست

انگار هم ے چیز به بهترین شکل است

چون تو در پناه بهترین معنای زندگ ے هست ے

در پناه خدا باشید

هر روز فکر می کردم چگونه می توانم، نماز و خدا و نیاز به آن را در ذهن کودکان جای دهم؟

قدم اول را برداشتم؛ اولین روزی که به مدرسه و کلاس رفتم، اسامی دانش آموزان را بر اساس □
حروف الفبای فارسی در دفتر حضور و غیاب کلاس نوشتم

از اول حروف الفبا تا هشتمین آن، که حرف «ح» بود ادامه دادم، جلوی نهمین حرف، که حرف □
...» «خ» بود، در دفتر نوشتم: « خداوند بزرگ

و سپس باقی اسامی دانش آموزان را یادداشت کردم. پس از پایان کار، اسامی دانش آموزان را □
«!خواندم. هر دانش آموز پس از شنیدن نام خودش، بلند جواب می داد:» حاضر

تا به نهمین نام رسیدم؛ « خداوند بزرگ » به بچه ها نگاه کردم، همه متحیر بودند که این نام را بر □
.چه اساسی صدا زدم. چند لحظه سکوت کردم، کسی صحبتی نمی کرد

سپس دوباره با تاکید بیش تر، نام را صدا کردم؛ «خداوند بزرگ!» در این موقع، چند دانش آموز □
خندیدند. من خیلی آرام و معمولی گفتم: بچه ها چرا تعجب می کنید؟

یکی از بچه ها گفت: آخه خانم معلم، ما که دانش آموزی با این نام نداریم؟ من با لبخند گفتم: □
درسته بچه ها، اما در این دفتر من باید اسم تمام کسانی را که در کلاس هستند بنویسم، آیا شما فکر
می کنید، خداوند چون دانش آموز نیست، در این کلاس حضور ندارد؟

پس از کمی مکث دوباره گفتم: بچه ها، یک جایی را به من معرفی کنید که خدا در آن جا نباشد. □
.بچه ها همگی گفتند، خدا همه جا هست

گفتم: پس خدا حتما در کلاس ما هم هست، فقط باید کمی دقت کنیم تا خدا را همیشه در کنار □
خودمان بینیم

به همین دلیل، هر وقت من یا مبصر، حاضر و غایب کردیم و به نام « خداوند بزرگ » رسیدیم، هر □
«کس، خدا را در کلاس و در کنار خودش احساس کرد، بلند جواب دهد:» حاضر

سپس دفتر را برداشتم و دوباره خواندم: « خداوند بزرگ!» همه ی بچه ها با صدای بلند و با شوق □
«گفتند:» حاضر

از احساس لذت، اشک بر چشمانم حلقه زد؛ زیرا خودم بیش از هر بار، وجود خدا را در کلاس □
..احساس کردم

منبع: مجله رشد معلم، مهر ۸۵، زهرا پورحیدرآبادی □

□ هجرت تا خدا

... کاش می شد در نمازم عشق را دعوت کنم

....کاش می شد بهتر از آن با خدا صحبت کنم

کاش می شد یک شب از شبهای عمرم با خدا

....بی خیال از آب و نان در گوشه ای خلوت کنم

کو مرادی، مرشدی یا خضرِ دانایی که من

...همچو موسی مدتی در محضرش خدمت کنم

تشنه ام من تشنه ی آبی که اسکندر نخورد

...می رسم روزی به آن اما اگر همت کنم

ترسم آخر مثل دل هایی که دورند از خدا

...من به این دل مردگی های خودم عادت کنم

باید امشب شوق رفتن در سرم پیدا شود

...کوله بارم کو؟ که از "من" تا "خدا" هجرت کنم

کو مسیرم؟ هجرت و سجاده ام؟ تا بعد از این

لحظه های خلوتم را با خدا قسمت کنم

.... خدایا :

قسم به لحظه ای که دلم را می شکنند و جز تو مرهمی نیست

قسم به لحظه ای که مرا می فروشند و جز تو خریداری نیست

قسم به لحظه ای که تنهایم می گذارند و جز تو همراهی نیست

قسم به لحظه ای که دوستم ندارند و عاشقی جز تو نیست

من دوستت دارم

بار الهی مرهمم باش، خریدارم باش، یارم باش، عاشقم باش

... که کسی جز تو دلسوزم نیست

□ عشق حقیقی

مرحوم شیخ رجبعلی خیاط یک شب در زمستان از منزل بیرون آمد، مسجد برود. کنار پیچ کوچه □

یک نفر در برف ها ایستاده و روی شانه اش هم برف نشسته بود. نزدیک آمد دید یک جوانی است

گفت: اینجا چه می کنی؟

با چشم و صورتش به خانه ای اشاره کرد. گفت: معشوق من در این خانه است. از فراق او طاقت ندارم.

می گویند: شیخ رجبعلی منقلب شد، تا چند وقت ناله می کرد. که این عاشق یک دختری شده، سرما و سختی را متوجه نمی شود. گفت: عشق مجازی اینقدر استقامت می آورد، عشق حقیقی چه خواهد کرد!!!

سمت خدا □

حجت الاسلام والمسلمین فرحزاد 30/04/93

خوشا آن شب که با عشق تو شد روز

خوشا نالیدن و خوشا اشک و خوشا سوز

نه بستانم دو صد شادی به این سوز

نه بفروشم شبی با تو به صد روز

کجا بر شادی خامان برم رشک؟

نه بر گیرم دو صد گوهر بر این اشک

به شمع رشک می آید که با سوز

همه شب را به اشک غم کند روز

به شمع رشک می آید که لبخند

به بزم شب به اشکش هست پیوند

شبانہ بزم یاز نازنین است

همه شب عارفان را بزم اینست

((استاد کریم محمود حقیقی))

شب عاشقان بی دل چه شبی دراز باشد

تو بیا کز اول شب در صبح باز باشد

عجیبست اگر توانم که سفر کنم ز دست

به کجا رود کبوتر که اسیر باز باشد؟

ز محبت نخواهم که نظر کنم به رویت

که محب صادق آنست که پاک‌باز باشد

به کرشمهٔ عنایت نگهی به سوی ما کن

که دعای دردمندان ز سر نیاز باشد

سخنی که نیست طاقت که ز خویشتن بپوشم

به کدام دوست گویم که محل راز باشد؟

چه نماز باشد آن را که تو در خیال باشی؟

تو صنم نمی‌گذاری که مرا نماز باشد

نه چنین حساب کردم چو تو دوست می‌گرفتم

که ثنا و حمد گویم و جفا و ناز باشد

دگرش چو بازینی غم دل مگوی سعدی

که شب وصال کوتاه و سخن دراز باشد

قدمی که برگرفتی به وفا و عهد یاران

اگر از بلا بترسی قدم مجاز باشد

شعر_سعدی #

یکی پرسید از آن مجنون غمناک

که ای خالص عیار و از هوس پاک

چرا شبها تو را آه و فغان است

که شب آسایش پیر و جوان است

جوابش گفت آن مجنون بی دل

که ای از فیض شب گردیده غافل

به شبها عاشقان را راز باشد

به شب کوی وفا، در باز باشد

به شب بردند عیسی را به افلاک

به چرخ چارمین از عالم خاک

به شب قرآن فرود آمد زمعبود

به شب حقّ جرم آدم را بیخشود

پیمبر را به شب معراج دادند

دلش نور و سرش را تاج دادند

مرا انسی از آن باشد به شبها

که آمد لیلیم در شب به دنیا

به عشق او به شبها می زنم گام

که شب لیل است و با لیلی است همنام

نظامی گنجوی

مرحوم قاضی به شاگردانش می گوید: استقامت بر وحدانیت خدا، اسم اعظم پروردگار است. آدمی در

این استقامت باید طوری باشد که اگر دیگران خواستند دنیایش را از او بگیرند، خانه اش را، پولش ... را و حتی خواستند او را بکشند. بگویند من خدایم را می خواستم

ایه الله محمد جواد انصاری

ایه الله محمد جواد انصاری آغاز تحول درونی خود را چنین بیان کرده اند: من به تشویق علمای . همدان به دیار قم رهسپار شدم و آن زمان به طور کلی با عرفان و سیروسلوک مخالف بودم، تا این که برایم اتفاقی پیش آمد. یک روز در همان سن جوانی که به همدان رفته بودم، به من اطلاع دادند که شخص وارسته ای به همدان آمده و عده ای را شیفته خود کرده. من به آن مجلس رفتم و دیدم عده زیادی از سرشناس ها و روحانیون همدانی گرد آن شخص را گرفته اند و او هم در وسط، ساکت نشسته بود. پیش خود فکر کردم: گرچه این ها افراد بزرگی هستند و دارای تحصیلات عالیه می باشند، اما تکلیف شرعی من می باشد که آنان را ارشاد کنم! نزدیک به دو ساعت با آن ها صحبت کردم و به کلی منکر عرفان و سیروسلوک الی الله به صورتی که عرفا می گفتند، گشتم. پس از سکوت من، مشاهده کردم که آن ولی الهی، سر به زیر انداخته و با کسی سخن نمی گوید

بعد از مدتی سر بلند نمود و با دید عمیقی به من نگریست و گفت: «عن قریب است که تو خود، آتشی به سوختگان عالم خواهی زد.» من متوجه گفتار وی نشدم، ولی تحول عظیمی در باطن خود احساس کردم و برخاستم از میان جمع، بیرون آمدم، در حالی که احساس می کردم که تمام بدنم را حرارت فرا گرفته است... نماز مغرب و عشاء را خواندم، بدون خوردن غذایی به بستر خواب رفتم.

نیمه های شب بیدار شدم، در حال خواب و بیداری دیدم گوینده ای می گوید: «العارف فینا کالبدر بین النجوم و کالجبرئیل بین الملائکه».... از آن به بعد، این طرف و آن طرف زیاد مراجعه کردم که شاید دستم به ولی کاملی برسد و از وی بهره گیری نمایم... تا این که خود را تنها و بیچاره و مضطر دیدم، سر به بیابان ها و کوه های اطراف قم گذاشتم. صبح ها می رفتم و عصرها برمی گشتم. تا این که پس از چهل الی پنجاه روز، تضرع و توسل به ساحت مقدس معصومین علیهم السلام، وقتی اضطراب و بیچارگی ام به حد اوج خود رسید و یکسره خواب و خوراک را از من ربود، ناگهان پرده ها از جلوی چشم من برداشته شد و نسیم جانبخش رحمت از حریم قدس الهی وزیدن گرفت و لطف الهی شامل حالم گردید...

جفری لانگ استاد دانشگاه از امریکا

دکتر جفری لانگ، استاد ریاضیات دانشگاه کانزاس است. وی در خانواده ای پروتستان در آمریکا به دنیا آمده است. در سن 18 سالگی بی خدا شد. و از طرف یکی از دانشجویان مسلمانش نسخه ی ترجمه شده ای از قرآن هدیه گرفت و ظرف سه سال همه ی آن را مطالعه کرد و تصمیم گرفت مسلمان شود

!اندکی از لحظات مسلمانی اش می گوید

روزی که مسلمان شدم امام مسجد کتابچه ای درباره ی چگونگی ادای نماز به من داد. ولی چیزی که برایم عجیب بود، نگرانی دانشجویان مسلمانی بود که همراه من بودند. همه به شدت اصرار می کردند که: راحت باش! به خودت فشار نیا! بهتره فعلا آرام آرام پیش بروی... پیش خودم گفتم: آیا نماز اینقدر سخت است؟ ولی من نصیحت دانشجویها را فراموش کردم و تصمیم گرفتم نمازهای پنجگانه را به زودی شروع کنم

آن شب مدت زیادی را در اتاق خودم بر روی صندلی نشسته بودم و زیر نور کم اتاق حرکت های نماز را با خودم مرور می کردم و توی ذهنم تکرار می کردم. همینطور آیات قرآنی که باید می خواندم و همچنین دعاها و اذکار... واجب نماز را

از آنجایی که چیزهایی که باید می خواندم به عربی بود، باید آنها را به عربی حفظ می کردم و معنی اش را هم به انگلیسی فرا می گرفتم. آن کتابچه را ساعت ها مطالعه کردم، تا آنکه احساس کردم آمادگی خواندن اولین نماز را دارم. نزدیک نیمه ی شب بود. برای همین تصمیم گرفتم نماز عشاء را بخوانم

در دستشویی آن کتابچه را روبروی خودم گذاشتم و صفحه ی چگونگی وضو را باز کردم. دستورات داخل آن را !قدم به قدم و با دقت انجام دادم. مانند آشپزی که برای اولین بار دستور پخت یک غذا را انجام می دهد

وقتی وضو را انجام دادم شیر آب را بستم و به اتاق برگشتم در حالی که آب از سر و صورت و دست و پاهام می ...چکید. چون در آن کتابچه نوشته بود بهتر است آدم آب وضو را خشک نکند^۱

وسط اتاق به سمتی که به گمانم قبله بود ایستادم. نگاهی به پشت سرم انداختم که مطمئن شوم در خانه را بسته ام! بعد دوباره به قبله رو کردم. درست ایستادم و نفس عمیقی کشیدم. بعد دستم را در حالی که باز بود به طرف گوش .هایم بالا بردم و با صدایی پایین "الله اکبر" گفتم

امیدوار بودم کسی صدایم را نشنیده باشد! چون هنوز کمی احساس انفعال می کردم، یعنی هنوز نتوانسته بودم بر این نگرانی که ممکن است کسی من را زیر نظر دارد غلبه کنم . ناگهان یادم آمد که پرده ها را نکشیده ام و از خودم پرسیدم: اگر کسی از همسایه ها من را در این حالت ببیند چه فکر خواهد کرد؟!

نماز را ترک کردم و به طرف پنجره رفتم و نگاهی به بیرون انداختم تا مطمئن شوم کسی آنجا نیست. وقتی دیدم ...کسی بیرون نیست احساس آرامش کردم. پرده ها را کشیدم و دوباره به وسط اتاق برگشتم

یک بار دیگر رو به سوی قبله کردم و درست ایستادم و دستم را تا بناگوش بالا بردم و به آرامی گفتم : الله اکبر. با صدای خیلی پایینی که شاید شنیده هم نمی شد به آرامی سوره ی فاتحه را به سختی و با لکنت خواندم و پس از آن سوره ی کوتاهی را به عربی خواندم ولی فکر نمی کنم هیچ شخص عربی اگر آن شب تلاوت من را می شنوید متوجه می شد چه می گویم!! پس از آن باز با صدایی پایین تکبیر گفتم و به رکوع رفتم بطوری که پشتم عمود بر .ساق پایم شد و دست هایم را بر روی زانویم گذاشتم

احساس خجالت کردم چون تا آن روز برای کسی خم نشده بودم. برای همین خوشحال بودم که تنها هستم. در همین حال که در رکوع بودم عبارت سبحان ربی العظیم را بارها تکرار کردم. پس از آن ایستادم و گفتم

:سمع الله لمن حمده، ربنا ولك الحمد

حس کردم قلبم به شدت می تپد و وقتی بار دیگر با خضوع تکبیر گفتم دوباره احساس استرس بهم دست داد چون وقت سجده رسیده بود

در حالی که داشتم به محل سجده نگاه می کردم، سر جایم خشکم زد... جایی که باید با دست و پیشانیم فرو می آمدم. ولی نتوانستم این کار را بکنم! نتوانستم به سوی زمین پایین بیایم. نتوانستم خودم را با گذاشتن بینی ام بر روی زمین کوچک کنم... به مانند بنده ای که در برابر سرورش کوچک می شود... احساس کردم پاهایم بسته شده اند و نمی توانند خم شوند

بسیار زیاد احساس خواری و ذلت بهم دست داد و خنده ها و قهقهه های دوستان و آشنایان را تصور کردم که دارند من را در حالتی که در برابر آنها تبدیل به یک احمق شده ام، نگاه می کنند. تصور کردم تا چه اندازه باعث برانگیختن دلسوزی و تمسخر آنها خواهم شد

انگار صدای آنها را می شنیدم که می گویند: بیچاره جف! عرب ها در سانفرانسیسکو عقلش را از دست گرفته اند شروع کردم به دعا: خواهش می کنم، خواهش می کنم کمکم کن... نفس عمیقی کشیدم و خودم را مجبور کردم که پایین بروم. الان روی دو زانوی خود نشسته بودم... سپس چند لحظه متردد ماندم و بعد پیشانیم را بر روی **الله اکبر** این را... **:سبحان ربی الأعلی** سجاده فشار دادم... ذهنم را از همه ی افکار خالی کردم و گفتم گفتم و از سجده بلند شدم و نشستم. ذهن خود را همچنان خالی نگه داشتم و اجازه ندادم هیچ چیز حواسم را پرت کند.

و دوباره پیشانی ام را بر زمین گذاشتم. در حالی که نفس هایم به زمین برخورد می کرد جمله ی **...الله اکبر** سبحان ربی الأعلی را خود بخود تکرار می کردم. مصمم بود که این کار را به هر قیمتی که شده انجام بدهم

برای رکعت دوم ایستادم. به خودم گفتم: هنوز سه مرحله مانده. برای آن قسمت نمازم که باقی مانده **...الله اکبر** بود با عواطف و احساسات و غرورم جنگیدم. اما هر مرحله آسان تر از مرحله ی قبل به نظر می رسید تا اینکه در

آخرین سجده در آرامش تقریباً کاملی به سر می بردم. سپس در آخرین نشستم، تشهد را خواندم و در پایان به سمت راست و چپ سلام دادم.

در حالی که در اوج بی حسی قرار داشتم همچنان در حالت نشسته بر روی زمین باقی ماندم و به نبردی که طی کردم فکر کردم... خجالت کشیدم که چرا برای انجام یک نماز تا پایان آن اینقدر با خودم جنگیدم. در حالی که سرم را شرم آگین پایین انداخته بودم به خداوند گفتم: حماقت و تکبرم را ببخش، آخر می دانی من از جایی دورآمدم... هنوز راهی طولانی مانده که باید طی کنم. و در آن لحظه احساسی پیدا کردم که قبلاً تجربه نکرده بودم و برای همین وصف آن با کلمات غیر ممکن است.

موجی من را در بر گرفت که هیچگونه نمی توانم وصفش کنم جز اینکه آن حس به «سرما» شبیه، بود و حس کردم که از نقطه ای داخل سینه ام بیرون می تابد. چونان موجی بود عظیم که در آغاز باعث شد جا بخورم. حتی یادم هست که داشتم می لرزیدم، جز اینکه این حس چیزی بیشتر از یک احساس بدنی بود چون به طرز عجیبی در عواطف و احساسات من تاثیر گذاشت.

به شکلی تجسم یافت و مرا در بر گرفت و در درونم نفوذ کرد «رحمت» گو اینکه

سپس بدون اینکه سببش را بدانم گریه کردم. اشک ها بر صورتم جاری شد و صدای گریه ام به شدت بلند شد. هرچه گریه ام شدیدتر می شد حس می کردم که نیرویی خارق العاده از رحمت و لطف مرا در آغوش می گیرد. این گریه نه برای احساس گناه نبود... گرچه این گریه نیز شایسته من بود... و نه برای احساس خاری و ذلت و یا خوشحالی... مثل این بود که سدی بزرگ در درونم شکسته و ذخیره ای عظیم از ترس و خشم را به بیرون می ریزد.

در حالی که این ها را می نویسم از خودم می پرسم که آیا مغفرت الهی تنها به معنای عفو از گناهان است و یا بلکه به همراه آن به معنای شفا و آرامش نیز هست. مدتی همانگونه بر روی دو زانو و در حالی که بسوی زمین خم بودم. و صورتم را بین دو دستم گرفته بودم، می گریستم.

وقتی در پایان، گریه ام تمام شد به نهایت خستگی رسیده بودم. آن تجربه به حدی غیر عادی بود که آن هنگام هرگز نتوانستم برایش تفسیری عقلانی بیابم. آن لحظه فکر کردم این تجربه عجیب تر از آن است که بتوانم برای کسی بازگو کنم.

اما مهمترین چیزی که آن لحظه فهمیدم این بود که من بیش از اندازه به خداوند و به نماز محتاجم. قبل از اینکه از جایم بلند شوم این دعای پایانی را گفتم: خدای من! اگر دوباره به خودم جرأت دادم که به تو کفر بورزم، قبل از آن مرا بکش! مرا از این زندگی راحت کن.. خیلی سخت است که با این همه عیب و نقص زندگی کنم، اما حتی یک روز هم نخواهم توانست با انکار تو زنده بمانم.

(حتی فرشتگان نیز می پرسند) اثر دکتر جفری لانگ. برگردان از "Even Angels Ask" برگرفته از کتاب ترجمه ی عربی این قسمت از کتاب توسط دکتر عثمان قدری مکانسی

تازه مسلمانی که در سجده روحش به سوی خدا پر گشود

پایگاه جامع فرق، ادیان و مذاهب _ حضرت عیسی (ع) به شخص جویای حقیقت دستور می دهد: محمدی شو

یک جوان آمریکایی اسپانیایی الاصل، در مرکز اسلامی در بروکلین مسلمان شد. او می گفت: من می خواهم محمدی شوم یعنی از پیروان حضرت محمد (ص) بشوم. از او سؤال کردند که تو کی هستی و داستان تو چیست؟ گفت: مرا راهنمایی کنید ولی از من نپرسید. به او گفتند غسل کن و او انجام داد. به او گفتند که شهادتین بگو و او گفت. به او نماز را یاد دادند و او نماز خواند. او روز اول و دوم و سوم را نماز خواند. او در نمازها بسیار خاشع و گریان بود و در سجده های طولانی گریه می کرد. او سجده می کرد و نمی خواست از سجده سر بردارد. سجده می کرد به همراه گریه های طولانی. قرآن گوش می کرد و گریه می کرد. در روز سوم بعد از نماز مغرب یکی از برادران مسلمان کنارش نشست و گفت من خشوع تو را احساس می کنم. نشد که من به تو نگاه کنم و تو را گریان بینم. وقتی سجده می کنی نمی خواهی سر از سجده برداری. تو کی هستی و داستان تو چیست؟ جواب داد من مسیحی بودم و به دنبال حقیقت برخواستم و به مطالعه ادیان مختلف برخواستم و از خداوند خواستم که حق را به من نشان دهد. شب قبلی که من به مرکز شما بیایم خوابیده بودم و گریه می کردم و از خدا می خواستم که حق را به من

نشان دهد. به خواب رفتم و حضرت عیسی (ع) را دیدم او با انگشت اشاره دست راست به من اشاره کرد و گفت: محمدی شو. از خانه خارج شدم و به شما وارد شدم.

برادران مسلمان به خدا قسم می خوردند که هنگام اذان عشاء بود، او به نماز ایستاد و سر به سجده گذاشت و برنداشت. فکر کردند که به خواب رفته است. وقتی امام جماعت سلام داد، دوستان او را صدا کردند اما جواب نداد. یکی از برادران او را تکان داد ولی ناگهان نقش زمین شد. متوجه شدند که روح او به سوی پروردگار پر گشوده است.

یا ایته‌ها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک راضیه مرضیه فادخلی فی عبادی فادخلی فی جنتی.